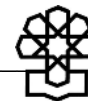


نقش راهبردی دولت در نظریه سیاسی امام خمینی (ره)
(خلاصه کتاب)

به نام خدا

فهرست مطالب

۱	چکیده
۱	مقدمه
۲	بخش اول - مفهوم دولت در نظریه سیاسی
۶	بخش دوم - نقش دوساحتی دولت
۱۲	بخش سوم - چابستی نقش راهبردی دولت
۲۶	بخش چهارم - خاستگاه نقش راهبردی دولت از منظر امام خمینی (ره)
۴۱	منبع و مأخذ



نقش راهبردی دولت در نظریه سیاسی امام خمینی (ره) (خلاصه کتاب)

چکیده

این خلاصه کتاب در چهار بخش تهیه شده است، بخش اول به مفهوم دولت در نظریه سیاسی پرداخته است و در آن مراتب و گسترده‌های دولت، معانی دولت از مناظر مختلف اشاره شده است و در انتهای این بخش رویکرد دولت راهبردی در نگاه امام خمینی (ره) مورد اشاره و کنکاش قرار گرفته است. در بخش دوم به نقش دوساحتی دولت اشاره شده است. نظریات حکیم ابونصر فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی در خصوص دیرینه‌شناسی نقش راهبردی دولت و تبارشناسی نقش راهبردی دولت در نظریه سیاسی خواجه نصیر و جایگاه دولت در نظریه و نظام سیاسی از نگاه امام خمینی (ره) و نقش دوساحتی و اصلاح دولت در نگاه امام در این بخش تشریح شده است. بخش سوم به چیستی نقش راهبردی دولت پرداخته که تحول ماهوی نقش دولت و دولت‌کارگزار مورد بررسی قرار گرفته است. در این بخش به دو نقش سیاستگذاری و سیاستمداری اشاره شده است و نقش راهبردی، کارگزاری و یا هادی دولت تشریح شده است، دولت‌داری مردمی و مردم‌داری دولتی نیز از نظریه راهبردی نظام سیاسی امام به تفصیل اشاره شده است. بخش چهارم به خاستگاه نقش راهبردی دولت از منظر امام خمینی و خاستگاه انسانی و اجتماعی نقش دولت پرداخته شده در این قسمت علاوه بر آن به خاستگاه مکتبی و اسلامی نقش راهبردی دولت و خاستگاه سیاسی از منظر امام خمینی تشریح شده است.

مقدمه

این مجموعه تلخیصی از کتاب نقش راهبردی دولت در نظریه سیاسی امام خمینی (ره)، اثر ارزشمند محقق محترم جناب آقای دکتر علی‌رضا صدرا می‌باشد که در دفتر مطالعات برنامه و بودجه مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی تهیه شده است. کتاب نتیجه یک طرح تحقیقاتی تحت همین موضوع است که در مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی توسط نویسندگان کتاب به انجام رسیده است. کتاب نقش راهبردی دولت در نظریه سیاسی امام خمینی (ره) را مؤسسه چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)) در سال ۱۳۸۹ چاپ و منتشر کرده است.

بخش اول - مفهوم دولت در نظریه سیاسی

۱. مراتب و گستره‌های دولت

در اینجا، صرفاً در صدد تمایز دولت از سایر پدیده‌ها، مفاهیم، واژگان سیاسی، به‌ویژه نظام سیاسی و حکومت هستیم. بنابراین در صدد پدیده‌شناسی، مفهوم‌یابی و واژه‌کاوی یا تبارشناسی و دیرینه‌شناسی دولت، نیستیم. پدیده، مفهوم و واژگان دولت در عرصه سیاست، نظام و نظام سیاسی و در ادبیات سیاسی معاصر، به معانی گوناگونی اطلاق می‌گردد. این معانی، با هم مرتبط هستند و از حیث گستره مفهومی، عموم و خصوص مطلق می‌باشند. مهمترین معانی دولت از اعم به اخص، به‌ترتیب زیرند:

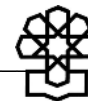
اول - دولت، به معنای اعم؛ یعنی به معنای نظام سیاسی یا رژیم حاکم بر هر کشور می‌باشد. همانند اینکه گفته می‌شود: دولت جمهوری اسلامی ایران و مراد از آن، نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران است. در این گستره، نظام سیاسی از ارکان زیر تشکیل شده است:

۱. جمعیت یا مردم یعنی ملت یا جامعه سیاسی،
۲. سرزمین یا قلمرو سیاسی،
۳. حاکم؛ هیئت و نهاد حاکمه،
۴. قدرت یا حاکمیت سیاسی.

سازمان و ساختار سیاسی در این گستره را، نظام سیاسی می‌خوانند. بدین ترتیب نظام سیاسی، در هر رهیافتی؛ فراگیرنده تمامی ارکان زندگی سیاسی و اجتماعی نیروها و نهادهای مردمی و دولتی کشور، محسوب می‌گردد.

دوم - دولت به معنای عام؛ یعنی به معنای هیئت و نهاد حاکمه، که خود متشکل از نیروها و نهادهای حاکمیتی متعدد یا متنوع و متفاضل یا سلسله‌مراتب و در عین حال مرتبط و کمابیش به اشکال گوناگون، سازمان یافته، منسجم و واحد می‌باشد. همانند اینکه گفته می‌شود: دولت ایران و مراد از آن، هیئت حاکمه ایران، بسان یک شخصیت حقوقی است.

در این مجموعه، اولاً دولت، در همین گستره و به همین معنا مورد نظر و بررسی قرار گرفته است؛ بنابراین مراد از دولت در مجموعه حاضر، سازمان سیاسی حاکمیت با تمامی نیروها و نهادهای مربوط می‌باشد. به‌ویژه عبارت است از: رهبری و قوای سه‌گانه؛ یعنی مقننه یا قانونگذاری و در حقیقت، تصمیم‌گیر، سیاستگذار، طراح و برنامه‌ریز یا نیرو و نهاد عاقل و مدبر نظام و جامعه سیاسی و نیز دولت و کشور، دیگری، مجریه یا اجرایی و در ماهیت، سیاستمداری یا اعمال‌کننده سیاست‌ها، بسیج‌کننده نیروها، نهادها و امکانات مالی، زیربنایی، تجهیزاتی، سخت‌افزاری و



نرم‌افزاری و انسانی، اجتماعی و مدیریتی و نیز فرهنگی و سیاسی، یا نیرو و نهاد عامل و مدیر نظام سیاسی و دولت و سوم، قضایی و کیفری می‌باشد.

ثانیاً دولت با این سامانه، الف) به سبب نقش راهبردی آن، هیئت نیرو و نهاد مدیریت کلان کشور تلقی می‌گردد. ب) کما اینکه براساس همین نقش، به‌علت موقعیت برجسته و تأثیرگذار و بلکه تعیین‌کننده آن، که نقشی فراگیر و فرابردی است؛ یعنی دارای نقش و کارکردی همه‌جانبه‌نگر و هدف ملی‌نگر و نیرو و نهاد فراگرا و فرابرنده به‌سوی اهداف؛ عمومی کلی، کلان و ملی می‌باشد؛ بنابراین نهادهای سیاسی است؛ اما در کنار سایر نهادهای سیاسی یا اجتماعی دیگر و در عرض و به‌موازات آنها محسوب نمی‌گردد؛ بلکه دولت فرانهادی سیاسی، فرابردی و راهبردی در گستره و چارچوب نظام سیاسی و اجتماعی کشور و جامعه به‌شمار می‌آید. غالباً دولت در این گستره را حکومت می‌نامند؛ لکن در نگاه و بیان نگارنده، حکومت، مبین رابطه متقابل حکمرانی و حکم‌پذیری دوسویه، یعنی تعامل یا تأثیر و تأثر میان دولت و مردم است، نه خود دولت که به‌عنوان حاکم و هیئت حاکمه می‌باشد.

در این مجموعه نقش فرانهادی و فرابردی دولت یا نقش راهبردی؛ یعنی کارویژه راهبری و مدیریت کلان و عمومی دولت در نظام سیاسی کشور مورد نظر می‌باشد. در این گستره، دولت متشکل از همان اهم نیروهای نهاد؛ رهبر و رهبری، مقننه، مجریه و قضائیه و احیاناً صدا و سیما و نیروهای مسلح در نظریه نظام جمهوری اسلامی ایران است. نظام و ساختار دولت در این گستره را می‌توان، سازمان سیاسی کشور تلقی نمود.

سوم - دولت به معنای خاص؛ یعنی به معنای قوه مجریه. همانند اینکه گفته می‌شود، دولت در زمان این یا آن رئیس‌جمهور به‌خصوص، در این گستره، دولت اعم از نیروها و نهادهای ریاست‌جمهوری، به‌عنوان رئیس قوه اجرایی کشور، معاونین و سازمان‌های مربوط و از جمله هیئت وزیران می‌باشد. در رهیافت راهبردی دولت، قوه مجریه یا اجرایی، قوه عامل و اعمال‌کننده سیاست‌ها، قوانین و برنامه‌ها بوده و نیرو، نهاد و مدیریت اجرایی کشور محسوب می‌گردد. براین‌اساس قوه مجریه در واقع نه اجراکننده سیاست‌ها و قوانین و یا برنامه‌هاست، بلکه اقامه و در حقیقت اعمال آنها را در چارچوب نظام سیاسی و در کشور برعهده دارد و عبارت است از: اعمال سیاست‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و اقامه حدود و قوانین و جاری و اجرایی ساختن برنامه‌های مصوب در هر یک از این بخش‌های سه‌گانه فوق و در تمامی گستره‌های فروملی، ملی و حتی خارجی و فراملی.

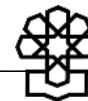
عنوان قوه مجریه درخصوص دولت، در این گستره تا حدود زیادی شبیه‌آمیز بوده و بلکه شبیه‌انگیز است. قوه عامله یا اعمال‌کننده سیاست‌ها و قوانین، بیشتر با نقش راهبردی دولت در هیئت حاکمه یا مدیریت کلان کشور سازگار می‌باشد. سازمان قوه مجریه یا مدیریت اجرایی کشور را می‌توان، ساختار سیاسی و اجرایی یا سازمان حکومتی کشور یا دستگاه و تشکیلات مجریه

دانست. اعمال‌کنندگی سیاست‌ها و قوانین، بیشتر با نقش راهبردی دولت در هیئت حاکمه یا مدیریت کلان کشور، سازوار می‌نماید.

چهارم - دولت، به معنای اخص؛ یعنی به معنای هیئت وزیران یا کابینه محسوب می‌گردد. همانند اینکه گفته می‌شود: دولت در زمان این یا آن رئیس‌جمهور، به‌خصوص و حتی گاه گفته می‌شود: دولت فلان رئیس‌جمهور. در این گستره، نقش و کارویژه مدیریت اجرایی کشور یا قوه مجریه و عامله در بخش‌ها و مناطق گوناگون تقسیم شده و توزیع می‌گردند و بدینسان عملی یا اعمال می‌شوند. هریک از کارکردهای بخش‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی؛ زیرمجموعه‌های آنها و کارکردهای پشتیبانی‌کننده، میان‌بخشی و فرابخشی به‌صورت تخصصی؛ ولی در سطح ملی به‌عهدہ یکی از وزارتخانه‌ها و یا سازمان‌های ذیربط محول می‌شود. کما اینکه همین وظایف، به‌صورت عمومی؛ ولی در سطح منطقه‌ای و هم‌اینک در کشور ما در گستره استانی و تا سرحد شهرستانی، به‌عهدہ استانداری‌ها و فرمانداری‌ها، به‌عنوان نمایندگان دولت در مناطق کشور، با تقسیم‌بندی جغرافیایی و سیاسی خاص، قرار گرفته است. به نظام دولت در این گستره، نظام و ساختار اداری یا سازمان اجرایی و حتی نظام مدیریتی اطلاق می‌گردد.

۲. معانی دولت

دولت در هر مفهوم، سطح و گستره‌ای و در هر نظریه و نظام سیاسی، اولاً نهادی سیاسی و در این مجموعه فرانهادهای راهبردی است؛ یعنی با کارویژه‌های فرابخشی، میان‌بخشی و کلان‌بخشی یا کلان‌بخش‌ها می‌باشد. ثانیاً نهادی تأثیرگذار بوده و بلکه تعیین‌کننده، خطیر و سرنوشت‌ساز است. شناخت دولت، نقش دولت، به‌ویژه نقش راهبردی آن و چرایی، چیستی و چگونگی آن و یا برعکس چگونگی، چیستی و چرایی نقش راهبردی دولت، بدانسان که این مجموعه و گزارش بدان پرداخته است، نیازمند شناخت راهبردی دولت و بررسی چرایی، چیستی و چگونگی دولت عموماً و در نظریه‌ها و نظام‌های سیاسی گوناگون به‌طور خاص می‌باشد. پدیده و نهادهای سیاسی دیگر از قبیل نظام سیاسی، حاکمیت سیاسی، حکومت یا رابطه دولت و مردم؛ قدرت سیاسی، هرکدام در نظام و زندگی سیاسی و اجتماعی مؤثر و ضروری است و در نتیجه بررسی و ترسیم بهینه و درست روابط و سازمان آنها در ساختار نظریه و نظام سیاسی، حائز اهمیت می‌باشد. یکی از اشکال‌های مشکل‌ساز در عرصه علم و عمل سیاسی، به قول ژان ژاک روسو (قرن ۱۸ میلادی) در کتاب قرارداد اجتماعی، این است که: «مردم این عبارات؛ یعنی موارد، پدیده‌ها و مفاهیم یا نهادها را غالباً با



هم اشتباه می‌کنند و برخی را بجای دیگری به‌کار می‌برند»^۱ کما اینکه در تعبیر آنرو وینسنت در کتاب نظریه‌های دولت، در پرسش از اینکه «دولت چیست؟»، تصریح می‌سازد که: «این پرسش یکی از ساده‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین پرسش‌هایی است که در مبحث مطرح می‌شود».^۲ تا چه رسد به نقش و جایگاه دولت و چگونگی آن، به‌ویژه بحث از نقش راهبردی دولت که این نیز بسان خود دولت و حتی سیاست، ازسویی؛ سهل، ساده‌فهم و زودپای و از دیگر سوی؛ مبهم، ممتنع و دیریاب می‌باشد. ضمن اینکه اینها پدیده‌ها و مفاهیم فراگیر، دوزاد و دیرپای هستند. به همین سبب به تعبیر وینسنت: «سرنوشت مفهوم دولت در قرن حاضر از این قرار است که یا مورد مبالغه و یا تقدیس قرار گرفته است (همانند نظریه دولت هگل که منجر به توتالیتریسم و دولت‌سالاری‌های استبدادی استخوان‌شکن گردیده است) و یا به‌درستی شناخته نشده و مورد کم‌توجهی قرار گرفته است (و منجر به سرمایه‌سالاری‌ها تا سرحد نئولیبرالی کنونی شده است)».^۳ تا آنجایی که به ادعای وی: «مشکل است در بین این دو برداشت، ارزیابی متعادلی (تا چه رسد به متعالی) در این خصوص یافت»؛^۴ یعنی رویکرد متعادل و متعالی سیاسی دولت و نقش آن، بدان‌گونه که این مجموعه تحت عنوان «رهیافت راهبردی دولت» یا همان «نقش راهبردی دولت»، مدعی ارائه و تصویر آن است. ریشه اینچنین رهیافت‌های افراطی - تفریطی یا رادیکالی - محافظه‌کاری را نیز بایستی در رویکردهای خوشبینانه (اپتی میستی) یا به‌طور متقابل بدبینانه (پسی میستی) دانست. اما اینکه لازم است ریشه رهیافت راهبردی نقش دولت یا پیشینه و بنیان رهیافت نقش راهبردی دولت و حتی دولت راهبردی را در رویکرد واقع‌بینانه سیاسی دانست، ازجمله نسبت به دولت و نقش آن بایستی جستجو نمود. رویکردی که این مجموعه، مدعی آن است. براساس رویکرد دولت راهبردی، رهیافت (نقش) راهبردی دولت، به‌ویژه در نگاه امام خمینی (ره) بر دریافت واقع‌بینانه و در عین حال مثبت و متعالی سیاست استوار است و از آن سرچشمه می‌گیرد. هرگونه نارسایی یا ناسازواری در این رویکرد سیاسی به انسان، فرد و جامعه، به‌ویژه دولت در این زمینه، رهیافت‌های نقش غیرراهبردی دولت یا دولت‌سالاری و تیرانی یا به‌طور متقابل سرمایه‌سالاری و الیگارشسی را کمابیش به‌دنبال داشته و خواهد داشت.

۱. ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ص ۲۰.

۲. آنرو وینسنت، نظریه‌های دولت، ص ۱۱۵.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. همانجا.

بخش دوم - نقش دوساحتی دولت

۱. پیشینه دولت راهبردی و نقش راهبردی دولت

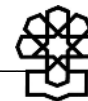
حکیم سیاسی، ابونصر فارابی و نیز خواجه نصیرالدین طوسی که در زمینه مفهوم یا چیستی دولت، نقش و نیز سیاست راهبردی آن، دارای نظریه جامع و کارآمد هستند، نهاد راهبردی دولت و نقش راهبردی آن را بدین‌گونه که در این مکتوب ترسیم و به تصویر کشیده شده است، تنظیم و ارائه می‌کنند. این نگاه و نظریه، برگرفته از آرا و آثار آنها می‌باشد. دیدگاهی که در نظریه و نظام سیاسی از نگاه امام خمینی (ره)، بازنگری شده است.^۱ برخی دیگر، عصر و دولت مدرن را، تنها شایسته عنوان دولت و نهاد آن تلقی می‌نمایند. قطعاً واقعیت شاخص‌ها و حتی هویت دولت مدرن، به‌ویژه از حیث قانونمندی و نهادینگی، برجستگی خاصی دارد؛ لکن اگر اصل هستی و ماهیت آن را در نظر آوریم، وجود دولت چه به‌صورت شخصی و استبدادی و چه غیر آن، پیشینه‌ای به دیرینگی موجودیت سیاسی و اجتماعی انسان و جوامع انسانی داشته و دارد. ازجمله پیشینه و پیشینگی (نهاد و مفهوم) دولت در نگاه و نظریه سیاسی؛ امثال فارابی و خواجه نصیر، چنین می‌باشند.

الف) دیرینه‌شناسی نقش راهبردی دولت در نظریه سیاسی فارابی

فارابی، جامعه سیاسی را تحت عنوان اجتماعی مدنی؛ نظام سیاسی را تحت عنوان نظام مدنی و کشور را تحت عنوان مدینه و به‌صورت توأمان و لازم و ملزوم همدیگر آورده است؛ به‌گونه‌ای که نه تنها وجود و ایجاد، بلکه حتی فهم و تعریف هریک از این پدیده‌ها و مفاهیم آنها و در حقیقت و در واقع وجوه گوناگون پدیده و مفهوم مدنی و سیاسی، بدون وجود و اعتبار سایر این پدیده‌ها، وجوه و مفاهیم مدنی، عملی و ممکن نمی‌باشد. وی جامعه و نظام اجتماعی یا مدنی و سیاسی را، نظامی هنجاری، پایدار و مشترک می‌داند که به‌وسیله دولت و با کارکرد آن؛ ایجاد و سازماندهی می‌شود و اداره، رهبری، نظارت و کنترل و بهینه‌سازی می‌گردد. به همین مناسبت در تعریف وی، کارویژه اساسی و اصولی دولت در ساماندهی و راهبرد عمومی است که از راه هنجارسازی و نهادینگی ارزش‌ها در نظام سیاسی یا مدنی جامعه و کشور انجام می‌شود و تحقق می‌پذیرد. بدین‌ترتیب در نگاه او، «راه ایجاد فضیلت در وجود انسان، آن است که افعال و سنن فاضله، پیوسته در شهرها و میان امت‌ها، رایج و شایع باشد و همگان به‌طور مشترک آنها را به‌کار بندند.»^۲ به اعتقاد فارابی: «این کار (نیز) امکانپذیر نیست، مگر به‌وسیله حکومتی (دولت و دستگاهی) که در پرتو آن،

۱. چنانکه سیاست و دولت فاضله و ریاست نخست فارابی و خواجه نصیر و در نظریه مدنی و سیاسی آنان، همان سیاست و دولت اسلامی و حکومت ولایت فقیه حضرت امام به‌شمار می‌آید و تداوم و تحقق عینی و عملیاتی‌سازی آن است. ر.ک: ولایت فقیه، ص ۱۰۱.

۲. فارابی، احصاء العلوم، ص ۱۰۷.



این افعال و سنن و عادت‌ها و ملکات و اخلاق، در شهرها و میان مردم رواج یابد.^۱ بنابراین دولت، وسیله هنجارسازی و نهادمندی راهبردی نظام و کشور می‌باشد؛ در نتیجه، دولت باید در علاقه‌مند کردن مردم به حفظ این ملکات کوشا باشد تا از میان نروند.^۲ کما اینکه به‌نوبه خود: «پیدایش چنین حکومتی تنها با نیروی خدمت و خصلتی امکانپذیر است که مورد قبول مردم واقع شود و خوی فرمانبرداری را در دل آنها پایدار سازد».^۳ این نیرو و فضیلت، عبارت از مشروعیت و مقبولیت سیاسی دولت و در نتیجه حاکمیت سیاسی مشروع و مقبول دولت می‌باشد. «این حکومت عبارت است از پادشاهی و فرمانروایی و یا هر نام دیگری که مردم برایش انتخاب می‌کنند».^۴ نهاد سیاسی دولت نیز با کمک سازمان سیاسی خود و با همکاری نیروها و نهادهای دولتی و حتی عمومی و مردمی، به سیاستگذاری؛ یعنی ترسیم و تصویب نهایی سیاست‌های کلان و راهبردی پرداخته است و با سیاستمداری؛ یعنی اعمال این سیاست‌ها در عمل و در عین واقعیت یا با رهبری و مدیریت کلان و راهبردی سیاسی خویش در کشور و در نظام سیاسی، نقش راهبردی و فرانهادی خویش را به انجام می‌رساند و در نتیجه اصلاح ساختاری و کارآمدی دولت، سامان اصلاحی و کارآیی ملی را به‌دنبال خواهد داشت. فارابی در این راستا و براین اساس به طرح و بررسی انواع دوگانه نظام سیاسی، دولت، حاکمیت سیاسی و سیاست فاضله یا متعادل و متعالی و به‌طور متقابل جاهله یا نامتعادل یا متعادل می‌پردازد.

ب) تبارشناسی نقش راهبردی دولت در نظریه سیاسی خواجه نصیر

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در کتاب اخلاق ناصری، با رهیافتی راهبردی به دولت، نقش و سیاست آن و حتی به نظام سیاسی، بسان هیئت اجتماعی و جامعه مدنی پرداخته است. او بیش و پیش از هر اندیشمند سیاسی دیگر، دولت را نه تنها به‌عنوان هیئت حاکمه، بلکه مانند مدیر و هیئت مدیریت کلان و راهبردی نظام سیاسی و کشور، مورد توجه و بررسی قرار داده است. وی با بیان اینکه:

اولاً سیاست و «سعادت مدنی که به اجتماع و تمدن متعلق بود»،^۵ به تعبیری دیگر: «به نظام حال ملت و دولت و امور معاش و جمعیت تعلق دارد»،^۶ ثانیاً اگر در سیاست به‌ویژه در عدالت سیاسی و سیاست متعادل و متعالی به «ناموس و حاکم و دینار احتیاج باشد»،^۷ مراد از ناموس،

۱. همانجا.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همانجا.

۵. خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۱۵۴.

۶. همانجا.

۷. همان، ص ۲۰۲.

نظام حقوقی یا شریعت و بلکه شامل نظام معرفتی یا بینشی و حتی منشی اخلاقی و هنجاری می‌باشد که به‌صورت توأمان، زیرساخت سیاست، سیاستگذاری و سیاستمداری راهبردی دولت را تشکیل می‌دهند، منظور از حاکم نیز همان دولت است، مراد از دینار، هم به کنایه از اقتصاد، قدرت اقتصادی و بلکه مطلق قدرت و ابزار و سازوکارهای تصرف دولت در کشور و جامعه می‌باشد. به همین سبب در تعبیر وی: «و فی الجمله در هر روزگاری و قرنی به صاحب ناموس احتیاج نبوده، چه یک وضع (یعنی با یک شریعت و مکتب یا نظام نظریه قانونی و موضوعه مثل دین اسلام)، اهل ادوار بسیار را کفایت باشد»؛^۱ چراکه زیرساخت سیاسی و راهبردی، می‌تواند دوربرد بوده و تنها با اجتهاد علمی، همواره روزآمد و کارآمد گردد. این درحالی است که دولت، مدبر و مدیر عمومی و راهبردی جامعه و کشور است که ضمن روزآمدی و کارآمدی یا مهندسی مجدد زیرساخت راهبردی، ساختارها و راهبردهای متناسب را ایجاد و عملیاتی می‌سازد. درست به همین سبب و به همین مناسبت، دولت، فرانهادی پایدار، محسوب می‌گردد: به‌دلیل اینکه: «در هر روزگاری عالم را مدبری (تدبیرکننده و مدیریت راهبردی و راهبری) باید، چه اگر تدبیر منقطع شود، نظام مرتفع گردد و بقای نوع بر وجه اکمل صورت نیندد».^۲ بدین ترتیب دولت؛ مدبر و مدیر کلان، عام و راهبردی جامعه و نظام سیاسی یا مدنی می‌باشد، چنانکه تدبیر و سیاست عمومی دولت، عامل حفظ و بهینه‌سازی نظام و فرایرد امور راهبردی یا فرایرد راهبردی امور است. در این رهیافت، دولت و مدبر به حفظ نظام قانونی و قوانین نظام قیام و اقدام می‌نماید و مردمان را به اقامت حدود و مراسم آن تکلیف و وادار می‌کند.^۳ چراکه او را ولایت تصرف بود در جزویات و فروع مکتب و نظام نظریه زیرساختی و راهبردی بوده که برحسب مصلحت هر وقت و روزگاری بازتولید علمی و اجتهادی، ترسیم عملی و تحقق عینی می‌پذیرند.^۴ بدین ترتیب کارویژه علمی و عملی دولت در این راستا، تبیین علمی نظری و ترسیم عملی و تحقق عینی «قوانینی کلی است که مقتضی مصلحت عموم بوده از آن جهت که به (صورت مشترک و با) تعاون متوجه باشند به کمال حقیقی».^۵ بنابراین مراد از دولت، شکل نهادین و دستگاه مدیریت کلان و راهبردی کشور است. کما اینکه گاه از آن با نگاه شخصی و با عنوان ملک یا حاکم یاد می‌کند. چنانچه به تأکید وی؛ باید که مقرر بود که مراد از ملک در این موضع نه آن است که او را خیل و حشمی (نیرو و نهاد) یا مملکتی (تشکیلات، سازمان و دستگاه یا

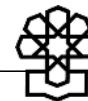
۱. همان، ص ۲۵۴.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همانجا.

۵. همانجا.



کشوری) باشد.^۱ چراکه گاه دولت را از حیث نیروها نگریده و از آنها تعبیر به حکام، دولتمردان، رهبران، و مانند اینها می‌شود. گاه نیز آن را از حیث نهاد می‌نگرند و از آن تعبیر به دستگاه تشکیلات و حتی حکومت می‌شود. در هر صورت، چون دولت و نیرو و نهاد آن، عامل تدبیر و تدبیر اعم از طراحی، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری کلان و راهبردی و در نتیجه کارگزار سیاسی نباشد، «جور و عدم نظام، شایع بود».^۲ بدینسان، اینها همگی مبین نقش راهبردی و فراپردی دولت و یا راهبردی و فراپردی بودن نقش دولت و در نتیجه بیانگر نقش فرانهادی آن می‌باشد؛ کما اینکه به اعتباری دیگر، در بیان خواجه نصیر، سیاست راهبردی دولت یا؛ «سیاست ملک اولاً این سیاست‌های (گروهی و بخشی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی یا محلی و منطقه‌ای) دیگر را بر اهالی آن موزع (توزیع و پخش) گرداند و ثانیاً هر صنفی را به سیاست خاص خود موأخذت (بازرسی و بازخواست) کند. تا کمال ایشان از قوت به فعل آید، پس آن سیاست، سیاست سیاسیات (یا سیاست‌ها) بود».^۳ یعنی نخست با طراحی، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری، به بسیج و ساماندهی هریک از بخش‌ها و نیروها و نهادهای مربوطه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌پردازد و با اعمال این سیاست‌ها، به اداره و راهبری راهبردی و عمومی آنها و بازخواست و بازرسی و نظارت عالی‌بر فرآیند حسن اجرای امور آنها در جهت پیشبرد کشور، نظام سیاسی و جامعه اقدام می‌نماید. براین اساس به تأیید وی: «چنانکه رئیس عالم، ناظر است در اجزای عالم به حسب آنکه او را تعلق است به عموم اجزاء، رئیس هر اجتماعی را نیز نظر می‌باشد در عموم آن جماعت، که او رئیس ایشان بود و در اجزای آن اجتماع، بر وجهی که مقتضی صلاح ایشان بود، اولاً و علی‌العموم، و مقتضی هر جزوی ثانیاً و علی‌الخصوص».^۴ به همین ترتیب، دولت، دولتمردان و ریاست دولت به‌ویژه در نظریه‌ها و نظام‌های مدنی فاضله و «ملوک ایشان که مدبران عالمند» در، الف) اوضاع نوامیس (یعنی شریعت‌های زیرساختی) و ب) مصالح معاش (ساختاری) تصرف کنند، تصرف‌هایی ملایم و مناسب وقت و حال؛ اما در نوامیس تصرف جزوی و اما در اوضاع مصالح تصرف کلی و از سبب باشد تعلق دین و ملک به یکدیگر».^۵ این همان زیرساخت راهبردی دولت و نقش آن و یا زیرساخت نقش راهبردی دولت و سیاست آن به‌شمار می‌رود.

بدین ترتیب، دولت به معنای نهاد هیئت مدیریت و حاکمیت، فرانهاد راهبردی نظام سیاسی، جامعه و کشور محسوب می‌گردد. نهاد و فرانهادی که نقش برجسته، تأثیرگذار و تعیین‌کننده آن از

۱. همانجا.

۲. همانجا.

۳. همان، ص ۲۵۳.

۴. همان، ص ۲۵۶.

۵. همان، ص ۲۸۵.

چشم هیچ اندیشمندی و در هیچ نظریه سیاسی دور نمانده است؛ هرچند در چرایی، چیستی و چگونگی؛ خاستگاه، جایگاه و نقش دولت، اختلاف‌هایی تا سرحد تعارض، هم در نظریه‌های سیاسی گوناگون و هم در نظام‌های سیاسی متفاوت وجود دارد. در ادامه به‌ترتیب به نقد و نفی نقش غیرراهبردی دولت و به‌طور متقابل به تبیین چگونگی، چیستی و چرایی نقش راهبردی آن در نظریه و نظام سیاسی از نگاه حضرت امام خمینی (ره) می‌پردازیم.

۲. جایگاه دولت در نظریه و نظام سیاسی از نگاه امام خمینی (ره)

نظریه سیاسی امام از اخلاق سیاسی و حتی عرفان سیاسی ایشان آغاز می‌شود و تا سیاست اخلاقی، عرفانی و انسانی و به‌عبارتی سیاست الهی و اسلامی ایشان امتداد می‌یابد. رویکردی که می‌توان از آن به‌عنوان سیاست متعالی یاد کرد. آن را تداوم بخش حکمت متعالی صدرایی در حوزه عملی و سیاسی دانست. در این نظریه نه تنها نظام سیاسی و دولت، حتمی است بلکه ضرورت آن بدیهی می‌باشد؛ حتی بداهت نظام سیاسی و دولت در نگاه ایشان، عقلی و فطری می‌باشد.^۱ ایشان بر آن هستند که قانون و دولت به‌عنوان ارکان دوگانه زندگی سیاسی و نظام سیاسی لازم و ملزوم همدیگر یعنی شأن دولت همچنان که از همین آغاز و از بنیاد روشن است، یکی، نهاد سیاستگذار و قانونگذار و دیگری، نهاد سیاستمدار و اعمال‌کننده قوانین و سیاست‌های قانونی نظام و کشور می‌باشد. یعنی هم نیاز به نظام سیاسی اجرایی و هم احتیاج به مجری نظام سیاسی مطرح می‌باشد.

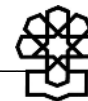
به نحوی که باور داشتن ضرورت نظام سیاسی و دولت، از ضروریات بنیادین باور دینی محسوب می‌شود.

سیاست نیز در نظریه حضرت امام خمینی (ره) هدایت و راهبرد و اعمال آنهاست و صرف اعمال قدرت نمی‌باشد.

در نگاه و نظریه امام، امامت، هدایت، مدیریت و راهبرد است و تدبیر، برنامه‌ریزی، ساماندهی و اداره جامعه و کشور بر این اساس و در این راستا محسوب می‌گردد.

دولت امام، هادی، مدیر امور عمومی و راهبردی بوده و بلکه مدیر راهبردی و عمومی امور کشور و نظام سیاسی و جامعه است.

نظریه سیاسی ایشان نیز نظریه راهبردی محسوب می‌شود؛ نظریه‌ای بنیادین، جامع یا فراگیر، سازوار و هدفمند می‌باشد، نظریه‌ای که از مبدأ هستی و بنیاد آدمی و فطرت انسان، آغاز می‌شود و تا غایت آدمی و معاد فرا می‌رود. بر این اساس است که نظریه ایشان نیز نظریه امامت، هدایت،



مدیریت و راهبری به‌شمار می‌آید.

نقش اصلی و راهبردی دولت، عبارت است از: «انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد».^۱ به اعتباری دیگر، این نقش دولت، راهبردی محسوب می‌گردد. حضرت امام خمینی (ره) در نظریه و نظام سیاسی خویش اساساً دولت‌گرا بوده و ضرورت دولت را ذاتی و بدیهی و دولت‌گرایی انسان را ذاتی، فطری و عقلی می‌دانند.

۳. نقش دوساحتی و اصلاحی دولت در نگاه امام

امام براساس هستی‌شناسی و جهان‌شناسی الهی و اسلامی خاص خویش و با توجه به رویکرد دوساحتی که در مورد انسان برمبنای آن ابعاد دوگانه مادی و معنوی؛ یعنی جهات طبیعی و متعالی او دارد به نظریه‌پردازی در زمینه دولت و نقش آن می‌پردازد.

دولت در نظریه و نظام سیاسی در رهیافت امام، هدایت، رهبری و امامت، به‌ویژه اصلاح جامعه و کشور است، آن هم به‌منظور ترسیم و تأمین توسعه مادی و اقتصادی، در جهت تعالی معنوی، فرهنگی و اخلاقی با ایجاد تعادل اجتماعی و سیاسی.

اصلاح، هدایت و مانند اینها، اصلاح، هدایت و راهبری حقیقی و یقینی است که در نگاه حضرت امام براساس حکمت و مکتب اسلام و در جهت کمال، تکامل، به‌ویژه تعالی انسانی صورت می‌پذیرند.

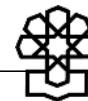
نظریه و نظام سیاسی و نیز دولت و نقش آن را می‌توان هادی، راهبردی، کارگزاری و نیز متعادل و متعالی دانست.

هدایت به معنای رشد و تعالی انسان و جامعه انسانی و در جهت ترویج ارزش‌ها و اخلاق فاضله است. امام خمینی نوع دولت تک‌ساحتی را صالح نمی‌داند و لذا می‌توان گفت وی نوع ضداصلاحی دولت و نقش و سیاست آن را فاسد می‌نامد. زیرا انسان و جامعه انسانی را عاطل گذاشته یا فاسد به معنای ضایع می‌نماید. دولت‌های طاغوتی و ایفای نقش طاغوتی آنها در نگاه ایشان، دولت‌هایی هستند که نه تنها در حدود الهی و اسلامی نبوده، بلکه اصلاحگر و تعادل و تعالی‌بخش نیستند و چه بسا غیراصلاحگر یعنی خنثی و به تعبیر قرآنی ضاله و فاسد و تخریب‌گر یا فاسقه باشند.

بخش سوم - چیستی نقش راهبردی دولت

۱. تحول ماهوی نقش دولت و دولت کارگزار

در نظریه و نظام سیاسی حضرت امام خمینی (ره)، سخن بر سر تغییر شکل عارضی و صوری نقش دولت و کم و زیاد کردن کارویژه‌ها و برخی کارکردها یا جابجایی بعضی وظایف یا تکالیف و به‌طور متقابل بحث بر سر حضور، حقوق، امتیازات و گستره یا دامنه و برد دخالت یا عدم دخالت دولت نیست. در این رهیافت، غرض، جابجایی جایگاه دولت در پیوستار همه‌کارگی یا هیچ‌کارگی دولت و نقش حداکثری یا حداقلی دولت و سرانجام پیش‌و‌پس بردن دولت در پاندول کارکرد و سیاست دخالت یا عدم دخالت دولت نمی‌باشد؛ کما اینکه در آن حتی تغییر و ارتقای کیفی دولت و ساماندهی یا تجدید سازمان نقش آن نیز تنها مراد نیست، بلکه مراد، تحول جوهری نقش دولت و کارویژه‌های آن است. تعدیل دولت و نقش آن، در نظریه و نظام سیاسی حضرت امام، نه تغییر کمی و حداکثر کیفی نقش دولت و کاهش و یا افزایش برخی کارویژه‌ها به محدوده قلمرو و کارکردهای دولت نیست، بلکه عبارت از تحول نقش دولت می‌باشد. تحول نقش دولت، از دولت تک‌ساحتی یا نقش تک‌ساحتی دولت به دولت دوساحتی یا نقش دوساحتی دولت با کارویژه‌های توأمان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ دیگری تحول از دولت حداکثر و دخالتجو یا به‌طور متقابل دولت حداقل و سیاست عدم دخالت آن به دولت کارگزار، مدبر و هادی است. رهیافتی که در آن اولویت و حاکمیت اصلی با نقش سیاسی و راهبردی دولت می‌باشد. نقش راهبردی دولت؛ چه به‌صورت فرابخشی، یا میانبخشی و نیز کلان‌بخش‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. بدین ترتیب نقش دولت، ضرورتاً از سلطه‌گری و تمامیت‌خواهی یا به‌طور متقابل از پیروی و پادویی به نقش سرنوشت‌ساز امامت، راهبری و هدایت جامعه و کشور تحول می‌یابد؛ بنابراین در این رهیافت؛ نقش دولت، تغییری جوهری یافته و بسان معمار نظام سیاسی و کشور، ایفای نقش می‌نماید. در حقیقت دولت؛ نظام سیاسی و کشور در رهیافت راهبرد امام از سلطه نظامی‌گران که نماد نیروی غضبیه آدمیان در ظاهری سیاسی و همچنین از سلطه اقتصادیون که نماد نیروی شهویه آدمیان در قالب لیبرالی و دمکراسی هستند، خارج می‌شود و تحت هدایت، مدیریت و رهبری نیروهای حقیقتاً سیاسی و علمی و فرهنگی یا فرهیخته که نماد نیروی عاقله و مدبره در آدمیان بوده قرار می‌گیرند تا به‌ترتیب براساس موازین عقلی و حکمی، مبانی دینی و معنوی و اصول عرفی و علمی به ساماندهی و راهبری کشور و ملت در جهت تأمین همه‌جانبه، پایدار و تکاملی توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و اجتماعی و تعالی فرهنگی اقدام نمایند. تأکید مؤکد امام بر ولایت فقیه، به‌ویژه ولایت مطلقه فقیه، در نظریه و نظام سیاسی خویش و حکمت و فلسفه سیاسی آن، در این حقیقت و این واقعیت نهفته



است. در نظریه و نظام سیاسی ایشان، دولت، اولاً علاوه بر کارکردهای مادی و اقتصادی و بسیار فراتر از آن؛ دارای کارکردهای فرهنگی و اجتماعی است؛ ورای کارکردهای امنیتی که در هر نظریه و نظامی به عنوان زیربنا و چارچوب مشترک، کم‌وبیش مورد پذیرش همگان می‌باشد؛ بنابراین دولت علاوه بر توسعه اقتصادی در راهبرد دولت حداقل و یا عدالت اقتصادی در راهبرد دولت حداکثر، دارای نقش و کارکرد تعالی فرهنگی، اجتماعی و انسانی می‌باشد؛ به تعبیری حد دولت صرفاً در حد شهرداری و شهرسازی صرف نیست؛ یعنی کارویژه دولت در حد توسعه و عمران شهری و بهداشت عمومی و زیبایی‌سازی محیط و فضای سبز طبیعی خلاصه نمی‌گردد؛ آنگونه که در هر دو راهبرد افراطی و تفریطی دولت حداکثر و حداقل و گونه‌های التقاطی و مختلط مدرنیستی و اومانیستی آنها موضوعیت دارد.^۱

در رهیافت امام، حد دولت، فرمانداری، مملکت‌داری، جامعه و جهان‌سازی به معنای انسان‌سازی و تربیت اجتماعی، سیاسی و اسلامی است. در این نگاه، اقتصاد و توسعه اقتصادی، به‌ویژه عدالت اقتصادی هرچند لازم است و حتی مقدمه ارتقای معنوی می‌باشد، لکن عامل و وسیله فرهنگ و تعالی فرهنگی محسوب می‌گردد، نه برعکس؛ یعنی ابزاری بودن فرهنگ و سیاست و دولت برای اقتصاد، آنگونه که در رویکرد سیاست طبیعی و مادی و رهیافت‌های دولت حداکثری، حداقلی و حتی مختلط سکولاری و لائیکی جریان دارد، مورد انکار امام‌اند؛ به عبارت دیگر در این رویکرد، غایت یا علت غایی سیاست و نظام سیاسی، تعالی فرهنگی و اجتماعی انسان و جوامع انسانی است؛ براین اساس ازسویی مقدمه، لازمه و عامل و ابزار این تعالی معنوی و فرهنگی، توسعه و عدالت اقتصادی است؛ یعنی بدون آنها هرگونه تعالی فرهنگی و به هر میزان، چه بسا مشکل و بلکه ناممکن باشد، ازسویی دیگر توسعه و نیز عدالت اقتصادی برای تعالی فرهنگی لازم است و زمینه‌ساز آن محسوب می‌گردد، لکن به تنهایی کافی نیست؛ بنابراین هرگونه توسعه اقتصادی و عمرانی حتی عمومی و ملی، به‌ویژه از راه‌های نامشروع از قبیل استثمار سایر افراد، گروه‌ها و اقشار گوناگون و یا توسعه تبعیض‌آمیز و تنازع‌انگیز، منظور نیست، یا حتی هرگونه عدالت اقتصادی در سطح ملی که به قیمت بی‌عدالتی، ظلم، تجاوز، غارت و عقب نگاه داشتن سایر ملت‌ها و شکاف جهانی ملل غنی و فقیر تمام می‌شود، مراد نمی‌باشد؛ کما اینکه توسعه صرف اقتصادی و یا عدالت صرف اقتصادی نیز مد نظر نیست. بدین ترتیب دولت، ضمن اینکه تدبیرگر و تأمین و تضمین‌کننده توسعه و عدالت اقتصادی و عمرانی است، مانند به اصطلاح معدل یا تعدیل‌گر، هم در عرصه اقتصادی و هم به عنوان تعادل‌بخش در میان توسعه اقتصادی و نیز با تعالی فرهنگی و اجتماعی عمل می‌نماید.

براین اساس نقش و کارکرد دولت، معطوف به موارد زیر است:

۱. علی شریعتی، امت و امامت، ص ۴۲-۵۱، ۶۷-۹۷.

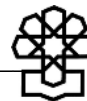
الف) در عرصه اقتصادی، معطوف به تعادل و توازن در جهت توسعه و یا توسعه متعادل و متوازن است.

ب) در عرصه فرهنگی نیز این نقش، معطوف به تعالی معنوی و اخلاقی می‌باشد.

ج) در عرصه سیاسی هم، معطوف به توازن اجتماعی است.

توأمانی و تعادل میان توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگی، یکی، عامل یا علت مادی، دیگری، به‌عنوان غایت و علت غایی سیاست و نظام سیاسی اساس و ارکان نقش، کارویژه و کارکرد دولت در این نگاه می‌باشد.

بدین‌گونه دولت دارای سه‌گونه هدف و کارکرد فرابخشی، میان‌بخشی و کلان‌بخشی یا درون‌بخشی درون‌بخش‌هاست. کارویژه دولت در بخش اقتصادی، توسعه و تعادل یا فراهمی زمینه‌ها و زمینه‌سازی پیشرفت و عدالت اقتصادی و در بخش فرهنگی نیز تعادل و تعالی است؛ حتی در بخش سیاسی و از جمله در محدوده خود دولت و دولتی نیز دارای هدف و کارکرد توسعه و تعالی بخشی و متعادل‌کنندگی سیاسی و دولتی است؛ بدینسان دولت با نقش هدایتی و حمایتی خویش، اهم کارکردهای اصلی خویش را ایفا می‌نماید. کارکرد میان‌بخشی و میان‌نهادی دولت نیز عبارت است از: توازن اجتماعی از طریق توأمانی و تعادل توسعه و تعالی یا در واقع تعالی توسعه و حتی در حقیقت عبارت از: توسعه متعالی می‌باشد. کارکرد فرابخشی و فرانهادی دولت هم در حقیقت عبارت از تأمین امنیت ملی، مصالح ملی، حاکمیت؛ استقلال ملی و وحدت و همگرایی ملی از طریق ارتقای کارآمدی ملی و عمومی و افزایش بهره‌وری سیاسی و اثربخشی دولت می‌باشد. هدف و کارکرد فراهم نمودن توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگی و حتی توسعه سیاسی و سیاستی از جمله دولتی، نقش فرابخشی و فرانهادی برای دولت در نظام و زندگی سیاسی و اجتماعی ایجاب می‌نماید. بیش از آن، هدف و کارکرد توأمان و تعادل بخش میان توسعه مادی، ابزاری و اقتصادی از یک‌سو و تعالی فرهنگی و اجتماعی از دیگر سو به طریق اولی، نقش راهبردی و به‌مراتب فراتری برای دولت ایجاب می‌نماید؛ حتی از آنجایی که در هر صورت فرانهاد دولت، هرچند مولود نظام سیاسی و یکی از عناصر زیرمجموعه آن است لکن عنصر و نهادی برجسته، تأثیرگذار و تعیین‌کننده است. تعیین‌کنندگی و اثربخشی دولت و راهبردهای آن، نه تنها در اجتماع و بخش‌های دو یا سه‌گانه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آن است، بلکه از آنجایی که هم سامان‌دهنده و همچنین پیش‌برنده و حافظ و محافظ سامانه و نظام سیاسی و اجتماعی محسوب می‌گردد، نقش سامان‌بخش، صورتگر و حتی می‌توان گفت در عمل، موجد و مجدد نظام سیاسی و سازمان سیاسی کشور می‌باشد؛ یعنی نیرو و نهاد دولت، بسان مهندس معمار، (ساختار) نظام سیاسی را عملاً ترسیم و تأسیس می‌کند و



به اصطلاح تحصیل می‌بخشد و به‌طور مستمر آن را مهندسی مجدد، بازسازی، نوسازی و بهسازی می‌نماید. بدین ترتیب باز بر نقش راهبردی و راهبرد کارکردی دولت افزوده می‌گردد. بدینسان به اصطلاح هرچند ماده و مبنا یا تعیین دولت از اجتماع و نظام سیاسی و اجتماعی است، لکن صورت، سازه و تحصیل اجتماع و نظام سیاسی و حتی اجتماع از دولت و به‌وسیله آن می‌باشد؛ بر این مبنا نقش راهبردی دولت، مرکب از سه سطح به‌ترتیب زیر مطرح می‌باشد.

اول، نقش فرابخشی که شامل تحصیل یا صورت‌بخشی و تحقق عینی و عملی اجتماع و نظام سیاسی و اجتماعی و تأسیس، به‌ویژه مهندسی مجدد و مستمر آن و نیز حفظ و پایدارسازی آن است.

دوم، نقش میان‌بخشی و تعادل‌بخشی توسعه اقتصادی و تعالی فرهنگی.

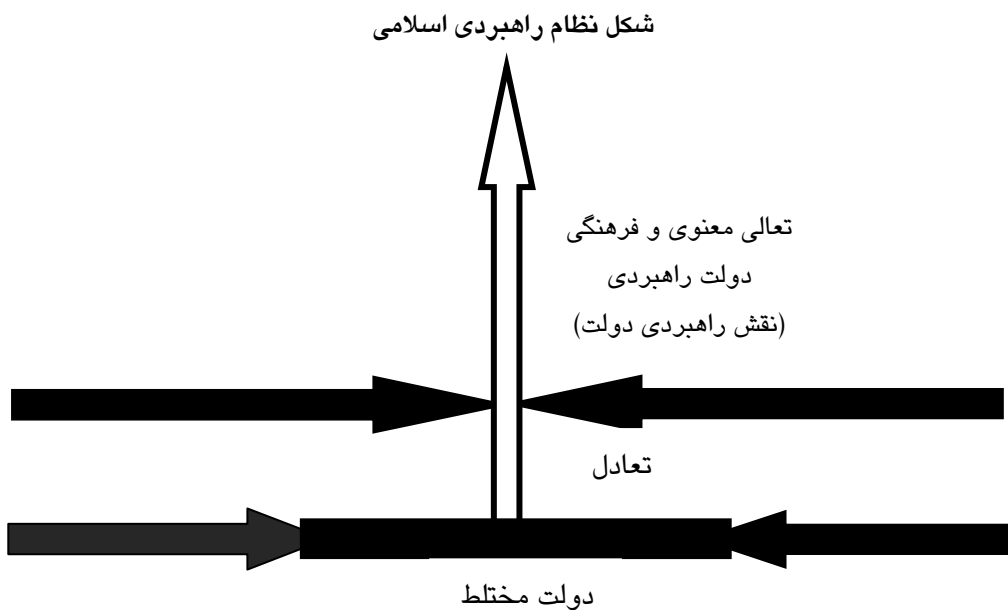
سوم، نقش درون‌بخشی و کلان‌بخشی که متشکل از کارویژه‌های زیر است:

الف) توسعه و تعادل‌بخشی اقتصادی.

ب) تعالی و تعادل‌بخشی فرهنگی.

ج) تعادل و توسعه‌بخشی سیاسی و اجتماعی.

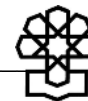
انجام این کارکردهای توسعه‌ای، تعادلی و تعالی‌بخش، بخشی، میان‌بخشی و فرابخشی دولت، به‌ویژه تحصیل و تأمین نظام سیاسی، به‌طور یقین بدون رعایت اعتدال و اجتناب از هرگونه افراط و تفریط تندروانه یا کندروانه میسر نمی‌باشد؛ بنابراین چنین فرآیند سرنوشت‌سازی، تنها با رهیافت راهبردی دولت و نقش کارگزارانه و سیاسی آن میسر است؛ کما اینکه این فرایند، بدون یک نظریه و نظام راهبردی و زیرساختی، عملی نمی‌باشد؛ بنابراین تنها با بهره‌گیری از نظریه و نظام راهبردی اسلامی، قابل ترسیم و تحقق می‌نماید؛ بدین‌گونه، اولاً با راهبرد دولت هیچ‌کاره و سیاست عدم دخالت ناسازگار است؛ ثانیاً با راهبرد دولت همه‌کاره و سیاست دخالت، عملی نمی‌باشد؛ ثالثاً با التقاط و اختلاط نقش دولت که اساساً ناممکن و تعارض‌خیز است، نیز ممکن نیست. به‌ویژه اینکه همگی راهبردهای دو یا سه‌گانه افراطی، تفریطی و مختلط فوق، صرفاً مادی و نامتعالی؛ یعنی تک‌ساحتی می‌باشند؛ براین‌اساس اینچنین فرایندی، تنها با رهیافت مستقل، متعادل و متعالی دولت راهبردی و نقش راهبردی دولت میسر و عملی می‌نماید.



دولت راهبردی و نقش راهبردی دولت، بدین ترتیب براساس طرح هادی و نقشه راهنما؛ یعنی بر مبنای و در حدود نظریه جامع اسلامی قادر است به نقش هادی و تعادل بخش خود عمل نماید؛ نقشی که با ترسیم استراتژی‌های ملی توسط دولت ملی و مردمی، تهیه طرح جامع و برنامه عملیاتی و فراگیر و سرانجام اعمال آنها، قابل تحقق می‌باشد؛ نقشی که سیاست‌سنجی و نظارت، ارزشیابی و کنترل عمومی امور، از جمله کارویژه‌های دولت در آن محسوب می‌گردند؛ در عین حال این نقش تنها با کاهش هرچه بیشتر نقش مالکیتی و مجری یا پیمانکاری و کارپردازانه دولت و افزایش هرچه بیشتر بر نقش مدیریتی و کارگزاری آن امکانپذیر است. مدیریت و کارگزاری از طریق و در حد زمینه‌سازی با رفع موانع و ایجاد عوامل، میسر است. بدین ترتیب مدیریت سیاسی عبارت از فراهم نمودن شرایط اعم از سازماندهی، برنامه‌ریزی و اداره و نیز حفاظت و ایمنی با آسیب‌شناسی و آسیب‌زدایی شامل یکی، سیاستگذاری و دیگری سیاستمداری می‌باشد.

الف) سیاستگذاری

سیاستگذاری به‌عنوان رکن نخستین و زیربنایی از ارکان دوگانه نقش راهبردی دولت در نظریه و نظام سیاسی از نگاه امام است. سیاستگذاری یا تدبیر و تدبیر، اعم از طراحی سیاسی و برنامه‌ریزی سیاسی است. سیاستگذاری بدین‌گونه از طراحی شامل تعیین اهداف، اصول، راه‌ها و روش‌های توسعه و پیشبرد امور کشور آغاز شده است و تا نمودن شیوه‌ها و تکنیک‌ها یا ابزار جزئی و موردی فرا می‌رود. سیاستگذاری حکم راهنمایی، ارائه طریق و طرح هادی را در ایفای نقش راهبردی دولت داراست.



سیاستگذاری به معنای اعم در این حد و مرتبه، عبارت از: ترسیم کلیات و مبانی نظریه و نظام سیاسی از جمله نظریه سیاسی اسلامی است؛ نظر و نظامی که برگرفته از قرآن و سنت و سیره معصومین - علیهم السلام - همراه با ضرورت‌ها و بدیهیات عقلی و بینشی و با توجه به آرا و اجتهاد علما می‌باشد؛ نظریه‌ای راهبردی که در آن اصل ضرورت پدیده‌های سیاسی بنیادین، همچون ضرورت امنیت، نظام، دولت، اقتدار، آزادی و عدالت، به صورت عقلی و فطری بوده و چیستی و حدود آنها بر مبانی شرعی و حیاتی می‌باشند؛ کما اینکه چگونگی و شکل راهبردی، عرفی، تجربی و علمی این پدیده‌ها، به تعبیر حضرت امام، بسته به مقتضیات زمان و گزینش و پذیرش مردمی است؛ تا جایی که از نگاه ایشان، در اینگونه مسائل حتی «میزان در فهم روایات و ظواهر الفاظ، عرف عام و فهم متعارف مردم است، نه تجزیه و تحلیل‌های علمی»^۱ صرف؛ کما اینکه در خصوص شکل حکومت و نظام اسلامی، فرای ضرورت عقلی و تکلیف شرعی، ایشان تصریح می‌نمایند: «خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است؛ پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بلکه ممکن است گاهی وقت‌ها ما یک تقاضایی از آنها بکنیم. تقاضای متواضعانه، تقاضایی که خادم یک ملت، از ملت می‌کند»^۲. همچنین: «ما خواستار جمهوری اسلامی هستیم، جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی، یعنی محتوای آن فرم، قوانین الهی است»^۳. همین‌طور: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه، به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد»^۴. بدین ترتیب این طرح و نظام راهبردی دینی اعم از عقلی، وحی و عرفی یا فلسفی سیاسی، شرعی سیاسی و علمی سیاسی، شامل اهم مراتب ذیل می‌باشد:

الف) نظام معنایی و مفهومی یا معرفتی و بینشی،

ب) نظام هنجاری و اخلاقی یا ارزشی و منشی،

ج) نظام رفتاری و کنشی یا حقوقی و فقهی، یعنی قانونگذاری.

این مرتبه سیاستگذاری، بیشتر طراحی و مهندسی کلی و مبنایی نظریه و نظام سیاسی اسلامی، نهادها و ساختار کلی آن، به‌ویژه در قالب ترسیم قانون اساسی به‌شمار می‌آید.

ب) سیاستمداری

سیاستمداری به‌عنوان دومین رکن از ارکان دوگانه نقش راهبردی دولت در نظریه و نظام سیاسی

۱. ولایت فقیه، ص ۹۹.

۲. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۴.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۹۸.

۴. همان، ج ۴، ص ۲۴۸.

از نگاه امام است. سیاستمداری، اداره سیاسی، اداره امور عمومی کشور و نظام سیاسی و اداره عمومی امور و رهبری و مدیریت سیاسی محسوب می‌گردد. سیاستمداری حکم رهبری و هدایت عملی را در ایفای نقش راهبردی دولت داراست؛ به تعبیری دیگر سیاستمداری یا رهبری و مدیریت سیاسی، مرتبه و جنبه عملی سیاسی و اعمال سیاست‌های ترسیم شده می‌باشد عمل و اعمال سیاست‌ها که در مرحله سیاستگذاری، ترسیم شده و یا اداره، مدیریت و رهبری ساختارها و سازمان‌هایی که در مرتبه تدبیر و تدبیر سیاسی، تنظیم گردیده‌اند. این مرتبه نیز نیاز به برنامه‌ریزی‌های عملیاتی، کوتاه‌برد، کوتاه‌مدت و حتی روزمره، موردی، مصداقی و چه‌بسا لحظه‌ای دارد؛ به یک اعتبار، ارکان سیاستمداری، مدیریت و رهبری سیاسی دولت به ترتیب زیر می‌باشند:

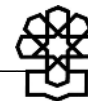
۱. ترغیب و بسیج عمومی در تمامی عرصه‌های فرابخشی، میان‌بخشی و بخش‌های سه‌گانه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی،

۲. سازماندهی نیروها، نهادها، فرآیندها، روابط و سازوکارهای عملی و اجرایی در هریک از عرصه‌های سه‌گانه فوق،

۳. راهبرد یا اداره و پیشبرد جمعی و اجتماعی؛ یعنی انتقال عموم و امور آنها از وضعیت موجود در حال به منظور دستیابی به وضعیت مطلوب و مورد نیاز و مورد نظر در آینده،

۴. نظارت و کنترل یا اصلاح و مهندسی مجدد، مکرر و مستمر امور و برنامه‌ها و نیز سازوکارها، ساختارها و سازمان‌ها و همچنین نهادها، روابط و رفتارها، از طریق سیاست‌سنجی و کارسنجی سیاست.

بنابراین دولت، هادی، مدیریت کلان و امام است و نقش سیاستگذاری و سیاستمداری عمومی در بخش‌ها، تعادل میان‌بخشی و فرابخشی را داراست؛ حتی دولت بسان مربی، یعنی تربیت‌کننده و پرورش‌دهنده جامعه می‌باشد و بسان باغبان یک باغ یا گل و گیاه، وظیفه‌دار زمینه‌سازی، رفع موانع، ایجاد شرایط مناسب و فراهم نمودن عوامل مربوطه است و سرانجام نقش حفاظت و ایمنی آن را نیز برعهده دارد، بدون کمترین دخالت زائد یا به‌خود واگذاشتگی بی‌مورد؛ همچون رویش گل و گیاه که اگرچه خودگردان است؛ ولی به‌خود واگذاشته نیست، بلکه با کمک و حمایت باغبان، گل‌ها پرورش می‌یابند، همین‌طور در اداره کشور، نیاز به دخالت بی‌مورد دولت نیست، بلکه صرفاً هدایت و حمایت نظری، عملی و قانونی یا سیاسی، مدیریتی و رهبری دولت، برترین کمک این نهاد به ملت در کشور است که با سیاستگذاری، نظام‌بخشی و ایجاد همگرایی، هماهنگی و همکاری و یا تنظیم برنامه‌ها در قالب قانون و قانونگذاری و اعمال آنها، تحقق می‌یابند. قانون و اعمال آن، برترین ابزار دولت در ترسیم و اعمال سیاست‌ها و ایفای بهینه نقش خویش محسوب می‌گردد؛ حتی اخذ مالیات‌ها و سیاست مالی و مالیاتی، اگرچه در ظاهر منابع درآمد دولت و خدمات عمومی آن محسوب می‌گردند؛ لکن با توجه به



سایر منابع درآمدی دولت و عمومی، به‌ویژه در نظریه و نظام اسلامی مورد تأیید و تأکید امام از قبیل معادن و اراضی، ممکن است، این‌گونه امور، نقش کنترلی و حمایتی و هدایتی آنها بیشتر است و ابزار اعمال سیاست‌ها می‌باشند؛ همان‌گونه که امام نیز خود تصریح می‌فرماید با کم و زیاد کردن‌های انواع مالیات‌ها، می‌توان جاذبه یا دافعه لازم را برای اعمال سیاست‌های مورد نظر و مورد نیاز ایجاد کرده، گاه و جایی تحرک لازم را بدان‌ها بخشید و یا گاه و جایی دیگر از تحرک زائد یا زیان‌آور آنها بازداشت و از شدت یا سرعت تحرکات کاست و یا جهت آنها را تغییر داده، نیروها و نهادها و کار و تحرک آنها را در راستای مصالح ملی و منافع عمومی تنظیم نمود؛^۱ کما اینکه آن امام، برای نمونه در کتاب تحریرالوسیله خویش تأکید می‌نمایند، برای امام و ولی مسلمانان جایز و از شئون اوست که آنچه را که مصلحت مسلمانان است، عمل نماید، از قبیل نگه داشتن نرخ یا ثبات بخشیدن به نوعی از صنعت یا حصر تجاری یا غیر اینها از اموری که دخیل در نظام و صلاح جامعه است، یا تعیین خراج به میزان عادلانه در عبارت پیشگفته امام که توسط مجلس شورا تنظیم می‌گردد. بدین ترتیب قوانین، حتی مالیاتی هم در میزان وصول و هم در تخصیص و هزینه آنها، ابزار اعمال سیاست‌های دولت و نظام اسلامی محسوب می‌گردند و نقش راهبردی آن را تبیین و تأمین می‌نمایند. همان‌طور که برای نمونه، امام تأکید می‌سازند: «وظیفه حاکم و والی است که بر اهل ذمه برحسب استطاعت مالی و درآمدشان، مالیات سرانه ببندد یا از مزارع و مواشی آنها مالیات متناسب بگیرد، همچنین خراج، یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که مال‌الله و در تصرف دولت اسلامی است، جمع‌آوری کند»؛^۲ کما اینکه: «این کار، مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت‌اندیشی است و با هرج‌ومرج انجام‌شدنی نیست».^۳ این تشکیلات همان دولت و سازمان سیاسی و اداری آن می‌باشد؛ همچنین: «این، به‌عهد متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات‌هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده، سپس جمع‌آوری کنند و به مصرف مصالح مسلمین برسانند».^۴ موضوعی که هم‌اینک در کشور، چه‌بسا برعکس باشد؛ یعنی مالیات‌ها، بیشتر و پیش از ابزار سیاسی دولت، منبع درآمد دولت محسوب شده است و بجای اینکه درآمدها و هزینه‌ها، عامل و ابزار اعمال سیاست‌ها باشند، چه‌بسا سیاست‌ها، عامل و ابزار تأمین آنها گردند؛ در نتیجه از اثربخشی و حتی بهره‌وری این ابزار کاسته شده و در نهایت، تأثیرات سوء و جبران‌ناپذیری بر کارآمدی و ارتقای نقش راهبردی و ثمربخشی آن بگذارد؛ مورد و موضوعی که هرچه سریع‌تر و به‌صورت جدی بایستی مورد تجدیدنظر قرار گیرد.

۱. ولایت فقیه، ص ۲۳، از جمله: «به‌عهد متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات‌هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده، سپس جمع‌آوری کنند و به مصرف مصالح مسلمین برسانند».

۲. ولایت فقیه، ص ۳۳.

۳. همانجا.

۴. همانجا.

۲. نقش راهبردی دولت در نظریه و نظام سیاسی

الف) نقش راهبردی یا سیاسی دولت در نظریه و نظام سیاسی امام

۱. سیاستگذاری یا ترسیم سیاست‌ها، طراحی و برنامه‌ریزی راهبردی

۲. سیاستمداری یا اعمال سیاست‌ها، نظارت و کنترل

ب) فراگیری نقش سیاستگذاری و سیاستمداری

۱. نقش فرابخشی یا ملی اعم از داخلی و خارجی

۲. نقش میان‌بخشی یا تنظیم، توأمانی و تعادل اجتماعی میان‌بخشی اقتصادی، ابزاری و توسعه یا

بخش فرهنگی، اخلاقی و تعالی معنوی

۳. نقش بخشی و کلان‌بخش‌ها، شامل:

- نقش اقتصادی، اقتصادی سیاسی و سیاست اقتصادی و راهبری توسعه،

- نقش فرهنگی، فرهنگ سیاسی و سیاست فرهنگی و راهنمای تعالی،

- نقش اجتماعی و سیاستی، اجتماعی سیاسی و سیاست اجتماعی و تعادل سیاسی و اجتماعی؛ اعم

از نقش تقنینی، مدیریت اجرایی، قضایی و نیز دفاعی، امنیتی و انتظامی و اداری و سازمانی دولت.

ج) نقش راهبردی دولت در گستره‌های شخصی، فردی، جمعی از جمله خانوادگی (و حفظ

موجودیت و حرمت آن)، گروهی و اجتماعی، تا سرحد ملی

از نقش راهبردی، فراپردی و فرابخشی یا فرابخش‌های دولت، به‌ترتیب بالا، در گفتمان سیاسی

حضرت امام تحت عناوین مدیریت عمومی اعم از مدیریت امور ولایت، امامت و رهبری یاد شده

است.^۱ پیش‌تر اشاره شد که دولت در نظریه و نظام سیاسی امام، نقش سیاسی یا راهبردی و

کارگزاری خویش را با دو کارویژه سیاستگذاری و سیاستمداری؛ یعنی با اعمال سیاست‌ها و یا

مدیریت سیاسی انجام داده است و آن را با کارکردهای ترغیب و بسیج عمومی، زمینه‌سازی و

ساماندهی، اداره یا راهبرد عمومی و در نهایت نظارت و کنترل، عملی می‌سازد. در این رهیافت،

دولت و نقش آن بسان معماری، صورت و علت صورتگر، فاعل مباشر، عامل سامان‌بخش و

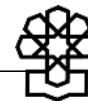
پیش‌برنده و پیش‌تاز بوده، عنصر و نیروی عقل و عاقله اجتماعی و نیروی مدبره نظام سیاسی،

جامعه و کشور را تشکیل می‌دهد؛ همچنین دولت مانند مربی و باغبان و پرورش‌دهنده اقتصادی،

فرهنگی و سیاسی و مانند اینها محسوب می‌گردد. در سیاست براساس الگوی معماری، دولت و

۱. چنانکه در ولایت فقیه، ص ۱۳۸ می‌گوید: «اداره جامعه و تدبیر ملت»، «برنامه» و «کارهای اجرایی»، همان، «نظارت و اداره عالی»

کشور»، همان، رهبری، ص ۱۴۹، ولایت، ص ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۸ و ۱۴۰.



نقش سیاسی آن بسان معمار بنا و معماری ساختمان است که در مقایسه با بنایان و سایر نیروها و موضوعات تخصصی، نقش راهنما، راهبرد عام؛ یعنی هدایتگر و ناظر را برعهده دارد. در این الگو، معمار و معماری، نقش طراحی، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری کلان، هدایت و مدیریت عمومی؛ یعنی کارویژه کلی کلیه کارها و امور را برعهده دارد، بدون آنکه لزوماً در کارهای جزئی و اجرایی دخالت نماید؛ همچنین دولت براساس این الگو، نقش هماهنگ‌کننده و نظارت بر حسن اجرای امور و کنترل کیفیت کارها و خدمات را برعهده دارد، بدون دخالت در امور جزئی و بلکه بدون گرفتاری در جزئیات امور که ممکن است پیش بیاید.

حضرت امام تصریح می‌نمایند که در ترسیم و اعمال سیاست‌های دولت، عاطفه و محبت لازمه سیاست هدایت و حتی اقتدار دولت است. ایشان می‌گویند: «اصولاً از صفات مؤمن است که در جای عدالت با کمال قدرت و جرئت اجرای عدالت کند و هیچ عاطفه نشان ندهد و در مورد عطفوت هم کمال محبت و شفقت را بنماید؛ یعنی دولت برای جامعه «مؤمن»، یعنی پناهگاه باشد».^۱

به‌گونه‌ای که جامعه: «مسلمان و غیرمسلمان در سایه حکومت او در امن و آسایش باشند، به‌راحتی زندگی کند و بیم نداشته باشد».^۲ در حکومت اسلامی، خوف برای کسانی است که خائن‌اند، ظالمند، متعدی و متجاوزند؛ ولی برای عموم مردم، ترس و نگرانی مفهوم ندارد؛^۳ برای نمونه به‌عنوان حاکم شرع و رئیس دولت اسلامی: «امیرالمؤمنین (ع) بعد از اینکه دست دو نفر دزد را قطع می‌کند، چنان نسبت به آنان عاطفه و محبت نشان می‌دهد و معالجه و پذیرایی می‌کند که از مداحان حضرت می‌شوند»؛^۴ یا وقتی او می‌شنود ارتش غارتگر معاویه خلخال از پای یک زن اهل ذمه در آورده‌اند عواطفش چنان جریحه‌دار می‌گردد که در نطقی می‌فرماید: «اگر از تأثر این واقعه انسان بمیرد، قابل سرزنش نخواهد بود».^۵ بدین ترتیب: «با این همه عاطفه، روزی هم شمشیر می‌کشد و افراد مفسد را با کمال قدرت از پای درمی‌آورد؛ معنای عدالت این است»؛^۶ یعنی تصویب و اجرای قاطعانه و مقتدرانه قوانین در چارچوب نقش مصالح عمومی، در همه بخش‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و از جمله در زمینه‌های امنیتی، انتظامی تا قضایی و جزایی یا کیفری، از اهم لوازم نقش راهبردی دولت می‌باشد. در نگاه حضرت امام: «کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد و از جهات خصوصی و عواطف شخصی،

۱. ولایت فقیه، ص ۸۶.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همانجا، ص ۱۴۵.

۵. همان، ص ۸۵.

۶. همانجا.

چشم بپوشد، لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است؛ بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است؛ ریشه بسیاری از طوایف را چون مفسده‌انگیز و برای جامعه مضر بوده‌اند قطع کرده است.^۱ دولت همچون پزشکی است که در معالجه جزء و عضوی از بدن، لازم است سلامتی و مصلحت تمامی بدن را در نظر گیرد؛ همچنانکه به تعبیر خواجه نصیر: «قاعده کلی در این باب آن است که نظر در مصلحت عموم کنند به قصد اول و در مصلحت خاص او به قصد ثانی؛ مانند طبیب که علاج عضوی معین به حسب مصلحت مزاج همه اعضا کند در نظر اول و اگر چنان بیند که از وجود آن عضو که فاسد باشد فساد مزاج اعضا، حادث خواهد شد، بر قطع آن عضو اقدام کند و بدو التفات ننماید و اگر این خلل متوقع نبود، غایت همت بر اصلاح حال او مقصور (معطوف) دارند». ^۲ براساس این الگو: «نظر ملک (و دولت) در اصلاح هر شخص (و گروه، نهاد یا بخش اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی) هم، بر این منوال باشد».

۳. نقش راهبردی دولت هادی

نقش راهبردی، کارگزاری و یا هادی دولت، یعنی هدایت که اعم از موارد ذیل است:

الف) راهنمایی در قالب ارائه طرح جامع و زیربنایی و نظام راهبردی یا سیاستگذاری عمومی و کلان،

ب) اعمال سیاست‌ها یا سیاستمداری، امامت و رهبری کلان، مدیریت سیاسی و امور عمومی یا

مدیریت عمومی امور.

سیاست‌ها و مدیریت عمومی در هریک از عرصه‌های سه‌گانه زیر صورت می‌گیرد:

۱. سیاستگذاری و اعمال سیاست‌ها در هریک از بخش‌های سه‌گانه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی یا

سیاسی، خواه در زمینه‌های توسعه اقتصادی، تعالی فرهنگی و تعادل اجتماعی، سیاسی و دولت،

۲. سیاستگذاری و سیاستمداری یا اعمال سیاست‌ها در زمینه میان‌بخشی و تعادل‌بخشی میان

توسعه اقتصادی و توأمانی با تعالی فرهنگی و حتی در راستا و در جهت آن،

۳. سیاستگذاری و مدیریت کلان در عرصه فرابخشی، به‌ویژه در زمینه کارآمدی ملی و اقتدار

ملی و خواه در قلمرو سیاست کلی اعم از داخلی یا خارجی، بنابراین:

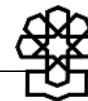
یکم، دولت دارای نقش دوساحتی است، یعنی دارای:

۱. نقش راهبردی اقتصادی،

۲. نقش راهبردی فرهنگی.

۱. همانجا.

۲. خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۳۰۷.



بدین ترتیب کارویژه دولت در این راستا، در بخش‌های اقتصادی و سیاسی عبارت است از:

۱. سیاستگذاری و مدیریت کلان توسعه اقتصادی،

۲. سیاستگذاری و مدیریت کلان تعالی فرهنگی.

نقش راهبردی و دوساحتی دولت در نظریه و نظام سیاسی از نگاه امام در مقایسه با نقش‌های تکساحتی دولت‌ها و دولت‌های تکساحت، بهتر روشن می‌شود.

دوم، دولت و نقش آن در این نظریه، دارای زیرساخت قانونی الهی و اسلامی است.

که عبارت از زیرساخت قانونمند و قانونمندی نقش است که در قبال و در مقابل دولت‌های غیرقانونمند و یا دولت‌های قانونمند ولی غیرالهی و به تعبیر قرآنی امام رو در روی دولت‌های طاغوت قرار دارد. در این نظام، حدود اسلامی، نظریه و نظام زیرساختی معنایی یا بینشی، نظام هنجاری یا اخلاقی و منشی و سرانجام نظام حقوقی و کنشی را ایجاد می‌نمایند؛ حقوق و قانون اساسی و اساس قانونی از آنها ناشی می‌گردند؛ قوانین عادی اعم از سیاسی و مدنی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی، امنیتی، دفاعی، انتظامی و نیز حقوق و قوانین اداری و قضایی و جزایی در این راستا استنباط می‌گردند؛ مقررات دولتی و دستورات عمل‌های اجرایی براین مبانی و به تناسب موضوع و مقتضیات زمان استخراج شده و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

سوم، دولت ضمن فراگیری قانونی، قانونگذاری و سیاستگذاری و حتی سیاستمداری؛ یعنی اعمال قوانین و سیاست‌ها یا مدیریت کلان و عمومی امور، نقش راهبردی خود را در تمامی عرصه‌ها و حتی در عرصه‌های خصوصی و شخصی ایفا می‌نماید؛ این درحالی است که دولت در واقع خود به‌طور مستقیم مجری نیست، بلکه نقش ترسیم و تصویب قوانین و سیاست‌ها و نیز اعمال و اقامه حدود، قوانین و سیاست‌ها و نظارت بر حسن اجرا و انجام آنها را دارد. نقش راهبردی که توسط عموم و کلیه نیروها و نهادهای عمومی و مردمی و با بسیج همگانی آنها اجرا شده و از طریق نیروها و نهادهای دولتی و عمومی و کنترل قانونی آنها، هدایت و حمایت گشته است، اعمال و انجام می‌پذیرد.

چهارم، در تحقق نقش راهبردی دولت، اصل بر بسیج عمومی عموم مردم در تمامی عرصه‌های

اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است؛ همچون بسیج دفاعی و در عرصه‌های نظامی و جهادی.

ساماندهی، راهبرد و اداره یا مدیریت، نظارت، کنترل و اصلاح و مهندسی مجدد، مکرر و مستمر از ارکان اصلی بسیج عمومی و راهبرد عمومی توسط دولت محسوب می‌گردند. هدایت عمومی اعم از سیاستگذاری و سیاستمداری یا ترسیم اعمال سیاست‌ها، یعنی مدیریت سیاسی است. بدین ترتیب دولت با طرح هادی، برنامه، هدایت و بسیج مردمی و مستمر به ایفای نقش راهبردی خویش می‌پردازد؛ به همین مناسبت امام تأکید می‌فرماید: «ما فریادمان این است که باید این ملت،

هرچه دارد مال خودش باشد و خودش اداره خودش را بکند»^۱ که مبین خودگردانی ملی و عمومی است. دولت اسلامی ایران بایستی زمینه‌ساز تحقق عملی و عینی این خودگردانی باشد. این خودگردانی ملی و مردمی، به‌طور یقین علاوه بر تعیین و انتخاب نظریه و نظام سیاسی یا انتخاب کارگزاران اصلی است و نیز فرای نظارت مستقیم و غیرمستقیم بر آنان و ترسیم سیاست‌ها و خط‌مشی‌های عمومی کشور به‌صورت غیرمستقیم و از طریق منتخبین و نمایندگان خود و یا در موارد سرنوشت‌ساز نیز به‌صورت مستقیم می‌باشد. این مشارکت همچنین علاوه بر حضور و شرکت در راهپیمایی و سایر مناسبت‌ها در حمایت، تقویت و هدایت نظام، دولت و دولتمردان و کارگزاران عمومی، سیاسی و دولتی کشور است، بلکه مبین مشارکت و حتی عهده‌داری عمل و اجرای تمامی کارها توسط خود مردم با سیاستگذاری، طراحی و برنامه‌ریزی عمومی و مدیریت و نظارت عالیه بخشی، میان‌بخشی و فرابخشی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دولت و ایفای نقش راهبردی آن می‌باشد؛ به مصداق ليقوم الناس بالقسط، دولت برپا دارنده مردم در حاکمیت خود بر سیاست و سرنوشت خویش است. امام از جمله با اشاره به سیاست بسیج عمومی امام علی (ع) در دوران حکومت و دولت خویش، این الگو را همواره و در تمامی عرصه‌ها مدنظر داشته‌اند. ایشان این بسیج عمومی را هم در دوران نهضت و انقلاب تا پیروزی آن و هم در دوران نظام و استقرار دولت اسلامی به‌صورتی کاملاً اثربخش به‌کار گرفته است.

لازمه تعیین پایگاه دولت راهبردی در نظریه و نظام سیاسی امام و تبیین نقش راهبردی آن؛ بررسی رابطه و تعامل میان ملت و دولت در نگاه ایشان است؛ تعاملی که ازسویی بایسته است به ترویج دولت‌داری مردمی پرداخته شود و ازسوی دیگر لازم است مردم‌داری دولت، مدنظر و مورد تحلیل قرار گیرد:

الف) دولت‌داری مردمی

تکلیف و وظیفه مردم نسبت به دولت و نقش آنها: الف) حق‌الوالی علی‌ارعیه، ب) حق‌الرعیه علی‌الوالی.^۲

حقوق متقابل ملت- دولت، فریضه فرضه‌الله سبحانه لکل علی کل است.^۳

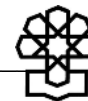
«ملت وظیفه دارد که در جمهوری اسلامی پشتیبانی از دولت‌ها بکند که به خدمت ملت هستند».^۴

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۶.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همان، ج ۶، ص ۴۶۱.



«پشتیبانی این است که همکاری کنند»^۱ و وقتی چنین شود ایشان پیش‌بینی می‌کنند که «جامعه فردا، جامعه ارزیاب و منتقدی خواهد بود».^۲ «تمامی مردم در رهبری امور خویش شرکت خواهند جست»^۳ و در این میان آنچه ضروری است آن است که «همه ملت موظفند که نظارت کنند بر این امور».^۴

ب) مردم‌داری دولتی

دولت راهبردی و نقش راهبردی دولت در نظریه و نظام سیاسی امام، در حقیقت اهم موارد به شرح ذیل است:

که در واقع مبانی و ارکان اتکای دولت به مردم را تشکیل می‌دهد:

امروز مردم اینطور نیست دولت را از خودشان جدا بدانند.^۵ لذا «کوشش کنید که پایگاه ملی برای خودتان درست کنید».^۶

از این منظر به‌طور اساسی اقتدار و پایایی دولت و پوییش و کارآمدی آن، مدیون پایگاه و پشتیبانی توده‌ای آن است که تنها در صورت اتکای دولت به آرا و اراده عمومی و جلب و کسب رضایت مردمی دست‌یافتنی می‌باشد.

امام خمینی با پرهیز دادن از دولتی کردن اجرای امور و مالکیت‌ها، تأکید و تصریح می‌نمایند که:

کشاندن امور به سوی مالکیت دولت^۷ و به‌طور متقابل کنار گذاشتن ملت،^۸ بیماری مهلکی است.^۹

امام با توجه دادن به سنگینی کارهای کشورهای کشور می‌گوید دولت عامل اینهاست و نه تنها نماینده ملت و در واقع نمایاننده ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و آرمان‌های ملت و مظهر آنهاست، در حقیقت کارگزار (عمومی) آنها محسوب می‌گردد؛ لکن این به معنای آن نیست که مردم برکنار باشند.

ایشان می‌گویند: «باید اختیار دست مردم باشد»^{۱۰} حتی در نگاه ایشان: «این یک مسئله عقلی است».^{۱۱}

مثلاً می‌گویند مدارسی که مردم می‌خواهند درست کنند؛ کارشکنی نکنید. برایشان.^{۱۲}

و یا به بیان سعدی سلطان از بهر پاس رعایاست، نه رعایا از بهر طاعت ملوک‌اند.

۱. همانجا.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۵۹.

۳. همانجا.

۴. همان، ج ۸، ص ۵.

۵. همان، ج ۱۸، ص ۳۷۸.

۶. همان، ص ۵۱۱.

۷. همانجا.

۸. همانجا.

۹. همانجا.

۱۰. همان، ج ۴، ص ۴۹۴.

۱۱. همانجا.

۱۲. همان.

راهبرد و هدایت اعم از راهنمایی و راهبری است و شامل یک، ارائه راه، روش و خط‌مشی است و دیگری، راه بردن و رسانیدن به هدف و تأمین و تحقق مقاصد و استراتژی‌های ملی در هریک از بخش‌های سه‌گانه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی.

لذا «جامعه، یک قوای فعاله و یک قوای هادیه می‌خواهد».^۱

«جامعه هم باید به آن هدایت عمل بکند».^۲ با این دو قوه اصلاح می‌شود^۳ و پیشرفت و ترقی شخص نیز بسان یک جامعه و نظام سیاسی در واقعیت: یک قوه هادی می‌خواهد هدایت کند و یک قوه عامله می‌خواهد که عمل بکند.

یعنی در حقیقت یک عقل فعال می‌خواهد؛ یک عقل نظری می‌خواهد و یک عقل عملی می‌خواهد.^۴ بنابراین یکم وجود حاکمیتی که مانع تجاوزات و ستمگری‌ها و تعدی به حقوق دیگران باشد. دوم امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد. سوم هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد. چهارم از بدعت‌هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند ضرورت دارد.

ایشان اضافه می‌کند انتقاد هم لازم است.^۵ «لکن کارشکنی نکنید».^۶ دولت و دولتمردان جز با اصلاح، صلاح و کارآیی مردم و حضور، مشارکت، همکاری و حتی خواست و نظارت مردم و مردمی و استقامت، پایداری و استواری مردمان اصلاح نشده و کارآمد نخواهد گردید.

بخش چهارم - خاستگاه نقش راهبردی دولت از منظر امام خمینی (ره)

۱. خاستگاه انسانی و اجتماعی نقش راهبردی دولت

امام در نظریه سیاسی خویش در مورد انسان و قابلیت‌های او، در عین اینکه مثبت‌اندیش هستند، لکن نه خوشبین و در حقیقت نه خوش‌باور و بدبین و ظنین، بلکه به‌طور کامل واقع‌بین می‌باشند؛ حتی حقیقت‌بین هستند. ایشان ورای ظاهر واقعیت یا واقعیت ظاهری آدمی، حقیقت واقعیت یعنی واقعیت حقیقی انسان را ملاحظه می‌نمایند؛ یعنی تمامیت هستی انسان را با تمامیت استعدادها و

۱. صحیفه امام، ج ۷، ص ۵۴۱.

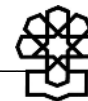
۲. همانجا.

۳. همان، ص ۵۴۲.

۴. همان، ص ۵۴۱-۵۴۲.

۵. همانجا.

۶. همانجا.

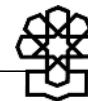


امکانات و جهات در نظر گرفته و کلیه کشش‌ها و احتمالات در مورد او را با هم نگرینسته و تا سرحد امکان تصویر می‌نمایند.

در هستی‌شناسی حضرت امام، اولاً انسان هم فطرت دارد و هم دارای غریزه نفسانی علاوه‌بر جسمانیت و طبیعت است. فطرت انسانی نفخه الهی بوده و تعالی طلب می‌باشد؛ حال اینکه غرایز طبیعی و نفسی، پیش‌برنده هستند. این دو، لازم و ملزوم همدیگرند غرایز اعم از میل، قدرت و شناخت یا واهمه در تعبیر امام محسوب می‌گردند.

ثانیاً امکان افراط و تفریط یا تندروی و در مقابل کندروی و نیز سلطه هریک از غریزه‌های میل یا قدرت بر سایرین و حتی امکان سیطره غرایز بر فطرت و انحراف آن وجود دارد، لکن به‌صورت بالقوه، یعنی استعداد، در حد احتمال و به‌صورت امکان هستند. اعتدال غرایز عبارت از حد وسط و میانه‌روی هریک از این غرایز و کشش‌های سه‌گانه و اجتناب از هرگونه افراط و تفریط است؛ در این صورت بدان‌ها فضیلت گفته شده است که در مقابل دوگونه رذیلت متعارض افراطی یا تفریطی قرار دارند. عدالت نفسانی نیز مبین حاکمیت غریزه شناخت یا شعور بر غریزه قدرت و بر غریزه میل یا لذت و تبعیت این دو از آن می‌باشد. تعادل انسانی و انسان متعادل، عبارت از تبعیت تمامی غرایز معتدل یا فضایل و عدالت نفسانی از فطرت تعالی طلب انسان است؛ در این‌صورت انسان متعادل، متعالی نیز محسوب می‌گردد. جامعه متعادل و متعالی یا فاضل نیز در این راستا و براساس این نمونه، جامعه‌ای است که اولاً نیروها و نهادهای اقتصادی و نظامی به‌ترتیب، تحت مدیریت و هدایت عمومی نیروها و نهادهای علمی و سیاسی است؛ ثانیاً در جهت اهداف و ارزش‌های فرهنگی، معنوی، ارزشی و اخلاقی انسانی، فاضله و متعالی ترسیم و تنظیم شده است؛ و در آن راستا، تحقق و عینیت یابند. این فرآیند از مرحله اعتدال یا میان‌گرایی و میانه‌روی، تعدیل یا ایجاد عدالت میان غرایز و نیروها و نهادهای پیش‌برنده اجتماعی و تعادل یا حاکمیت و جهت‌دهی در غرایز و راهبری عملی، به هیچ‌وجه ممکن و عملی نمی‌باشد؛ بنابراین هم انسان و هم جامعه انسانی به هدایت و راهبرد اعم از راهنمایی و رهبری نیاز دارد؛ هدایت و راهبردی که انسان‌ها با اختیار، عقل و اراده خویش و به‌صورت آزاد، آن را پذیرا می‌گردند. برخی نظریات در زمینه انسان‌شناختی، تنها جزئی از تمامیت هستی انسان را در نظر می‌گیرند و از سایر اجزای فطرت یا غرایز او غفلت می‌ورزند. این نظریات جزئی‌نگر در تعبیر امثال امام خمینی (ره)، ظنی یا پنداری و تقلسف محسوب می‌گردند. این‌گونه انسان‌شناسی‌ها، معمولاً جزئی ظاهری و واقع‌نما از انسان را در نظر می‌آورند؛ همانند غریزه قدرت در نظریه هابس و دولت مطلقه یا غریزه میل و لذت در نظریه بنتام و جان استوارت میل و در لیبرالیسم. این جزءانگاری، حتی شامل غریزه جنسی در نظریه روانکاوی فروید نیز می‌شود؛ حال اینکه از ماهیت و حقیقت انسان و حتی از تمامیت واقعیت آدمی باز مانده‌اند؛ چراکه حتی اگر فطرت

تعادلی آدمی، مورد غفلت قرار گیرد، خود واقعیت‌ظاهری انسان نیز آمیزه‌ای مرکب از غرایز و کشش‌های سه‌گانه نفسانی و روانی است و صرفاً یک‌گریزه و کشش تنها ندارد که رفتار آدمی فقط با آن کشش تفسیر گردد؛ البته اینها به‌صورت بالقوه، امکان و استعداد می‌باشند. برخی نظریات از جمله غالب نظریات جزءنگر و پنداری فوق‌با‌گرایش یکسویه و غالباً افراطی و گاه تفریطی، استعداد و امکان انحراف انسان و شکل تحریفی و اکثراً منفی غرایز فوق‌را که چه‌بسا واقعیت‌عینی نیز یافته باشند، به‌عنوان حقایق مسلم در مورد هستی و حتی ذات انسان اطلاق نموده و تعمیم می‌دهند؛ براین‌اساس یا غالباً و کم‌وبیش به بدبینی (اپتی‌میسیم) نسبت به انسان سوق می‌یابند و او را حریص، متعدی و ستیزه‌گر و سلطه‌طلب و نیز فریبکار می‌خوانند؛ همچون انسان شیطان در نظریه سیاسی «هابس» و حتی انسان شهوت‌در «فرویدیسیم» و یا انسان لذت‌در نظریه «هدونیستی میل» و لذت‌پرستی اپیکوری قدیم یا جدید یا در مواردی و کم‌وبیش به خوشبینی (اپتی‌میسیم) نسبت به انسان، گرایش می‌یابند؛ آنگونه که در مورد روسو و خوبی انسان در نظریه وی معروف است؛ همگی اینها در تعبیر امثال امام خمینی (ره) توهّم و سفسطه سیاسی محسوب می‌گردند؛ بنابراین غالب نظرات بدبینانه یا به‌طور متقابل خویش‌باورانه نسبت به انسان، ناشی از برخورد افراطی یا تفریطی ظاهرنگرانه و جزءگرایانه پنداری یا یکسویه روانه توهمی است. این‌گونه برداشت‌ها از انسان در نگاه حضرت امام نارسا و یا ناسازوار بوده؛ یعنی دچار نقص و کاستی بوده است؛ یا گرفتار تناقض و ناراستی می‌باشند؛ نظریاتی که ترسیم هرگونه نظریه و نظام سیاسی و دولت براساس آنها و ازجمله نقش دولت بر آن مبنا سبب نارسایی و یا ناسازواری در نظریه سیاسی و نظام سیاسی می‌شود و به تعارض سیاسی و اجتماعی منجر می‌گردد؛ اینگونه نظام‌ها غالباً یا نوعاً یا به افراط‌گری می‌کشند و یا به تفریط می‌گرایند؛ حاصل آن نیز کم‌وبیش با دیکتاتوری و سلطه‌گری دولت و فاشیسم و سیاست دخالت و همه‌کارگی و حداکثر آن است، یا ضعف دولت و هرج‌ومرج‌گری و آنارشیسم و سیاست عدم دخالت و هیچ‌کارگی و حداقل دولت می‌باشد. امام به‌عنوان حکیم و فیلسوف فرزانه و خودیافته و فراتر از آن، عارفی واصل و خودساخته، متعادل و متعالی و در حکمت سیاسی و حکومت‌متعالی ایشان، هیچ‌یک از نظریات فوق‌را نسبت به انسان برنمی‌تابند. در نگاه و نظریه ایشان انسان با تمامیت هستی، امکانات، جهات مادی تا متعالی و حدود انسانی تا الهی و نیز با تمامی ابعاد، استعداد طبیعی و حیوانی تا شیطانی، مورد توجه می‌باشد. ایشان در هستی‌شناسی و ازجمله در انسان‌شناختی خویش، حقیقت بین واقعی و واقعیت‌بین حقیقی هستند؛ همچون سیاست‌شناسی و دولت‌شناسی ایشان در نظریه سیاسی، نظریه نظام سیاسی و نظریه دولت که در آنها نیز واقع‌بین حقیقی هستند. انسان در این نگاه با تمامی حقیقت‌بنیادین و



انگیزش‌ها، کشش‌ها، مطلوبیت‌ها و نیز با تمامی ماهیت یا چیستی و سرانجام با تمامی واقعیت عینی، عملی و خارجی و با همگی غرایز طبیعی و نفسانیات، مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ در عین اینکه امام نسبت به ذات انسان، کاملاً مثبت‌اندیش هستند؛ چراکه اساساً فطرت آدمی را الهی و تعالی‌گرا دانسته و حتی طبیعت و غرایز نفسانی انسان را اثربخش و پیش‌برنده می‌دانند؛ در عین حال نسبت به امکان رشد و تعالی فرد و جامعه انسانی و بلکه جهان بشری کاملاً امیدوار هستند برای آدمی به‌زودی از طبیعت تا خدا از یکسو و تا شیطان از سوی دیگر قائل هستند. برد الهی انسان را مثبت و تکاملی دانسته و برد شیطانی بشر را منفی و قهقراپی می‌خوانند؛ بنابراین حقیقت انسان را الهی و حتی نور می‌دانند؛ ماهیت انسان را آمیزه‌ای بهینه و مکمل از فطرت و نفسانیت یا طبیعت دانسته و واقعیت آن را میان طبیعت و حیوانیت تا اولوهیت و شیطانیت در نوسان، تردد و در معرض وسوسه می‌بینند. انسان در این رویکرد با عقلانیت و اختیار خویش و با تربیت و تدبیر یا سیاست راستین و متعالیه، براساس آگاهی‌های ناشی از وحی و حاصل تجربه، قادر است خود و جامعه و جهان خویش را ساماندهی و مدیریت نمایند و با ایجاد تعادل در جهت تعالی پیش رود و تا برترین مقامات و مدارج الهی فراخواهد رفت. هرگونه جاهل و یا تجری، همچنین سبب یا کژتابی در این فرایند، سبب ایستایی و سقوط انسان و جامعه انسانی به حیوانیت شده و «بل هم اضل سبیلاً» و به تعبیر قرآنی امام تا شیطان و اسفل السافلین و پست‌ترین مدارج فرو خواهد لغزید. دولت و نقش راهبردی آن در نظریه و نظام سیاسی از نگاه ایشان، دارای اینچنین خاستگاه انسانی و اجتماعی می‌باشد. امکانات انسان و جامعه انسانی، ساحات دوگانه، عقلانیت و اختیار آدمی از یکسو و نیاز آدمی به هدایت و راهبرد، اعم از مکتب هادی و راهنما و نیز نظام، دولت و مدیریت هادی و راهبردی از جمله اهم مواردی هستند که به‌عنوان خاستگاه دولت راهبردی و نقش راهبردی دولت در نظریه و نظام سیاسی امام مورد بررسی قرار می‌گیرند.

بدین ترتیب، انسان و جامعه انسانی با امکانات، ظرفیت‌ها و ویژگی‌هایی برجسته و نیازهای خاص در نظریه سیاسی امام، خاستگاه اولیه و اصلی، دولت راهبردی یا نقش راهبردی دولت است. در نظریه و نظام سیاسی و راهبردی امام، ضمن تأیید و تأکید بر اختیار و آزادی فردی، اولویت با جامعه و عدالت اجتماعی است. ایشان مدیریت کلان؛ یعنی کارگزاری دولت، اقتدار قانونی و امامت‌گون دولت را نیز لازمه این سازواری و پویایی اجتماعی تلقی می‌نمایند. بدین ترتیب نظریه و نظام سیاسی ایشان؛ جامع آزادی فردی افراد در حدود اجتماعی؛ اولویت جامعه و مصالح عمومی و با اقتدار دولت به‌صورت توأمان می‌باشد حساب جامعه و اصلاح آن به معنای عدم حساب فرد و یا فساد و افساد آن نبوده بلکه حساب فرد و افراد و اصلاح و صلاح آنها، چه بسا مبدأ اصلاح جامعه تلقی گردد؛ هرچند از حیث حقوقی، حقوق فردی متأخر از حقوق اجتماعی محسوب گردد.

این سه یعنی فرد، جامعه و دولت به صورت توأمان، مکمل و بلکه متکامل و حتی متکافی بوده یعنی همپوشند.

امام بر آن هستند که علاوه بر نظریه سیاسی و نظام سیاسی و جنبه اثباتی و ایجابی نقش راهبردی دولت، نیاز به نظارت و کنترل دولت وجود دارد؛ یعنی جنبه سلبی و نفی نقش راهبردی دولت نیز مورد احتیاج است.

امام در خصوص ضرورت و ماهیت آزادی می‌گویند: «آزادی یک مسئله‌ای نیست که تعریف داشته باشد»^۱ یعنی فطری و بدیهی است. ایشان با تأکید بر اینکه: «مردم عقیده‌شان آزاد است. کسی الزامشان نمی‌کند که شما باید حتماً این عقیده را داشته باشید. کسی الزام به شما نمی‌کند که حتماً باید این راه را بروید؛ کسی الزام به شما نمی‌کند که باید این را انتخاب کنی. کسی الزامتان نمی‌کند که در کجا مسکن داشته باشی، یا در آنجا چه شغلی را انتخاب کنی»^۲ آزادی را لازمه استقلال و مقدمه و شرط تمدن تلقی می‌نمایند و می‌افزایند:

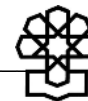
«اول مرتبه تمدن، آزادی ملت است»؛ به درستی «مملکت متمدن آن است که آزاد باشد»؛ مملکتی که «مطبوعاتش آزاد باشد»؛ همچنین «مردم آزاد باشند در اظهار عقاید و رأیشان» وی در جای جای آثار خویش، رهیافت جبر و متقابلاً تفویض را رد و نظریه اختیار را تأیید و بر آن تأکید می‌نمایند. ایشان معتقد به راه میانه اعتدالی هستند و رهیافت متعادل و متعالی اختیار را پی می‌گیرند.

عقل، دین و سیاست، اساس، اهداف و حدود این آزادی را تبیین نموده است و دولت زمینه‌ساز تحقق و تأمین آزادی بدین معنا، بر این اساس و در این حدود و راستا می‌باشد. دولت در عین حال ناظر و حافظ این سیر و ساختار بوده و مانع تعدی انسان‌ها از حدود خویش، آزادی و تجاوز به حقوق دیگران است. ملاحظه می‌شود که اختیار انسان‌ها در این فرابرد، نقش راهبردی دولت را ایجاب نموده است و به طور متقابل دولت راهبردی، چنین اختیار و آزادی‌هایی را زمینه‌سازی، تأمین و تضمین می‌نماید.

امام؛ با مطرح کردن بحث تحدید آزادی می‌گویند: غرایز سه‌گانه و کشش‌های نفسانی انسان‌ها، یعنی وهم و غضب و شهوت، الف) ممکن است از جنود رحمانی باشند و موجب سعادت و خوشبختی انسان گردند، اگر آنها را تسلیم عقل سلیم و انبیای عظیم‌الشأن نمایی؛ چنانکه برعکس ممکن است از جنود شیطانی باشند، اگر آنها را سرخود گردانی و «وهم را بر آن دو قوه با اطلاق عنان حکومت‌دهی» پوشیده نیست؛ که هیچ‌یک از انبیای عظام - علیهم‌السلام - جلو شهوت و غضب و

۱. همانجا.

۲. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۹۴.



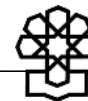
و هم را به طور کلی نگرفته‌اند؛ هیچ داعی الی‌الله تاکنون نگفته است باید شهوت را به کلی کشت و نائره غضب را به کلی خاموش کرد و تدبیر «وهم» را از دست داد، بلکه فرموده‌اند «باید جلو آنها را گرفت که در تحت میزان عقلی و قانون الهی انجام وظیفه دهند»^۱.

۲. نیاز به راهبرد انسانی

نیاز به هدایت و راهبرد اعم از راهنمایی و راهبری و راهبردی یا ارائه طریق و رسانیدن به هدف، مبین نیاز انسان‌ها و جوامع انسانی به هدایت انسانی، الهی و متعالی است.

در نظریه راهبردی حضرت امام، انسان، انسان‌ها و جامعه انسانی، ظرفیت‌ها و موقعیت خطیری را دارا هستند. همین انسان دارای خط سیری است که براساس آن میان طبیعت و حیوانیت از یک طرف، اولوهیت و انسانیت در یکسو و در مقابل سقوط و شیطانیت در سوی دیگر، در نوسان است. انسان دارای نفخه، روح و جوهره خدایی و کرامت الهی و با علم اسماء در بردارنده و برازنده خلافت و جانشینی خداوند در زمین و زمان است؛ همچنین انسان از موهبت خطیر حاکمیت بر سیاست و سرنوشت خویش برخوردار است و امکان توسعه هرچه بیشتر و بهتر مادی و اقتصادی، تعادل هرچه بیشتر و بهتر مادی و اقتصادی، تعادل هرچه فراتر عقلانی و فکری و تعالی هرچه برتر معنوی، فرهنگی و اخلاقی، را دارا می‌باشد. در این نگاه، انسانی با این ویژگی‌ها و خصلت‌ها، شایسته نیست به خود واگذاشته شده و بی‌مهار قانونی و بدون نظام رها شود. وضعیتی که به‌طور قطعی به فساد و تباهی، یعنی ضایع شدن، عاطل ماندن و هرز بسیاری از این استعدادهای شگرف انسان و انسانی منجر خواهد شد؛ ازسوی دیگر بایسته نیست انسانی با این برجستگی‌ها و استعدادهای کمال‌جویانه و آزادی‌طلبانه آن، با جباریت سرکوب‌گشته و از ترقی باز داشته شود و در هر دو صورت از توسعه متعادل و متعالی باز ماند؛ چراکه اگر هم با فرض محال فطرت کمال‌جو، مطلق‌گرا و آزادیخواه انسان که تعالی‌بخش و بال و بالابرنده او می‌باشند، در هم کوبیده شده یا از آن ممانعت گردد، یا اینکه به حال خود واگذاشته شده و رها شوند؛ حتی اگر غریزه‌های طبیعی و نفسانی همچون غریزه قدرت و خشم یا غریزه میل و راحت انسان که نیروی محرکه، پیشبرنده و توسعه‌آفرین و محافظ او می‌باشند، منکوب و ممنوع گردند، سودی عاید نمی‌گردد. زیرا این عوامل، نیروها و کشش‌ها بدتر از آن به اشکال گوناگون و لکن چه‌بسا تحریفی و انحرافی رخ نموده و ظهور و بروز می‌نمایند، بلکه فروتر از آن، به شکل تخریبی در می‌آیند و سبب بسیاری مزاحمت‌ها و تنازعات بنیانکن انسانی خواهند شد؛ تعارض‌هایی که نه تنها فرصت توسعه و تعالی یا به‌زیستن و به‌گرایی انسان را از بین می‌برند، بلکه

اصل زیست و همزیستی انسانی انسان و انسان‌ها را در معرض تهدید جدی قرار می‌دهند و حتی به نابودی می‌کشانند. جامعه انسانی نیز به همین ترتیب است. جامعه انسانی به تعبیر امام بسان یک انسان تمام که عناصر و سلول‌های آن همان انسان‌ها با تمامی این برجستگی‌هاست و اجزا و اعضای آن، گروه‌های اجتماعی محسوب می‌گردند. اینچنین پیکره و موجودی نیز بسان شخص و فرد انسانی، شایسته نیست به خود واگذاشته شده و رها شود؛ وضعیتی که به‌طور قطع به فساد و تباهی، یعنی ضایع شدن، عاطل ماندن و هرز بسیاری از این استعدادها، شگرف اجتماعی انسان، انسانی و انسان‌ها منجر خواهد شد؛ از سوی دیگر بایسته نیست جامعه‌ای با این برجستگی‌ها و استعدادهای نظام‌گرایانه و توسعه و تعالی‌طلبانه اجتماعی آن، با جباریت سرکوب گردد؛ چراکه اگر هم با فرض محال نیروها و نهادهای فرهنگی جامعه که تعالی‌بخش و بال و بالا برنده او می‌باشند، در هم کوبیده شده یا از بروز و باروری آنها ممانعت گردند؛ حتی اگر نیروها و نهادهای اقتصادی یا سیاسی و دفاعی که نیروی محرکه، پیش‌برنده و توسعه‌آفرین و محافظ او هستند، منکوب و ممنوع گردند، سودی عاید نمی‌گردد. بدتر از آن به اشکال گوناگون؛ لکن ممکن است، به‌صورت تحریفی و انحرافی سیاسی و اجتماعی رخ نموده و ظهور و بروز می‌نمایند، بلکه فروتر از آن، به شکل تخریبی در می‌آیند سبب بسیاری تراحمات و تنازعات بنیانکن اجتماعی و سیاسی خواهند شد؛ تعارض‌هایی که نه تنها فرصت توسعه و تعالی یا به‌زیستن و به‌گرایی جامعه انسانی انسان‌ها را از بین می‌برند، بلکه اصل زیست و همزیستی انسانی انسان‌ها و فراتر از آن جامعه‌های انسانی و روابط بین‌ملتها را در معرض تهدید جدی قرار داده و حتی به نابودی می‌کشانند؛ بنابراین در مورد هر دو انسان و جامعه انسانی تا سرحد جهان انسانی و جامعه جهانی و در هر دو صورت هرج‌ومرج یا تنازع و سرکوب، راهکار اصلی اجتناب از این مهالک، از یک طرف گریز و پرهیز از افراط و تفریط و از طرف دیگر، گرایش به اعتدال است؛ راه‌حلی میانه و متعادل که تنها با گزینش راهبرد تعادل و تعالی؛ یعنی با اتخاذ راهبرد متعادل و متعالی انسانی و سیاسی میسر و عملی می‌باشد؛ راهبردی که با تعابیر قرآنی، اسلامی و انسانی امام همچون صراط مستقیم، صراط سوای، میانه‌روی اعتدال، سیاست فاضله، سیاست انسانی، الهی و اسلامی در مقابل سیاست طبیعی و حیوانی و نیز در مقابل سیاست شیطانی و استکباری و مانند اینها توصیف می‌شود؛ بنابراین ضرورت نظریه سیاسی راهبردی و راهنما، نظام سیاسی راهبردی و سامان‌بخش و دولت راهبردی و هادی با نقش راهبردی، کارگزاری سیاسی و عمومی و با مدیریت راهبردی و رهبری ملت و کشور، محرز است. هدایت اعم از راهنمایی و راهبری و اعم از سیاستگذاری و سیاستمداری یا مدیریت سیاسی عمومی می‌باشد. فرابردی که هم برای این انسان اجتماعی و این اجتماع انسانی لازم بوده و هم برای اجتناب از هرگونه افراط و تفریط در اجبار



و سرکوب یا متقابلاً هرچومرج اجتماعی، سیاسی و دولتی پیشگفته، ضروری می‌باشد؛ بنابراین نظریه سیاسی، دولت و سیاست راهبردی دولت و نظام سیاسی، به‌ویژه نقش راهبردی دولت در سیاستگذاری و سیاستمداری عمومی یا رهبری و مدیریت سیاسی جامعه و کشور، ارکان و مبانی هدایت و کارگزاری انسان‌ها و جامعه انسانی محسوب می‌گردند. حضرت امام خمینی (ره) هدف غایی را انسان‌سازی و جامعه‌سازی می‌داند.^۱ فلسفه نظام سیاسی و دولت، عبارت از سیاست و هدایت انسان‌های آزاد و جامعه انسانی انسان‌ها، در جهت انسانیت می‌باشد؛ به اعتباری دیگر لازمه انسان‌سازی، به‌ویژه انسان‌سازی اجتماعی و اجتماع‌سازی انسانی یا اجتماع انسانی‌سازی، ساماندهی و راهبرد آنهاست که از طریق تأسیس نظام سیاسی و دولت و ایفای نقش راهبردی آن(ها) میسر و قابل تحقق خواهد بود؛ چراکه برای نمونه به تعبیر فارابی؛ فطرت‌های طبیعی انسان‌ها که در وجود مطبوع، بر آن شده‌اند، هیچ‌کس را مجبور و وادار به انجام فلان کار نخواهد کرد و این فطرت‌ها برای این در نهاد انسان‌ها آفریده شده است که مثلاً فلان فعلی که مستعد برای انجام آن شده‌اند، برای آنها سهل‌تر و آسان‌تر باشد؛ بدین منظور است که در تعبیر ایشان: «هرگاه فردی از افراد به حال خود گذارده شود و عوامل خارجی دیگر، وی را به‌سوی اضرار آن کار وادار نکند، خودبه‌خود به‌سوی انجام همان کاری که معد برای آن است، کشش پیدا می‌کند و اگر یک عامل و محرک خارجی دیگر وی را به‌سوی ضد آن کار تحریض کند، قهراً به‌سوی آن ضد‌گروش یابد و آن را انجام دهد؛ و لکن با سختی و دشواری و اضطرار؛ نهایت هرگاه به همان کارهای ضد فطرت اعتیادی (عادت) پیدا کرد، انجام آنها بر وی آسان خواهد شد»،^۲ این درحالی است که: «گاه باشد که تغییر دادن و دگرگون کردن افراد انسانی از مقتضیات فطرت‌های آنها؛ آن فطرت‌هایی که وجود آنان مطبوع بر آن شده است، سخت دشوار می‌باشد و چه‌بسا در بسیاری از آنان محال خواهد بود؛ مانند کسانی که از آغاز تولد مرضی بر آنها عارض شده باشد و به‌صورت امری مزمن طبیعی، در ذهن آنها رسوخ کرده باشد»؛^۳ بنابراین همه این فطرت‌ها با همه حالاتی که بر آن حالات آفریده شده‌اند، محتاج به: «ریاضت و تمرین و تقویت‌اند به‌وسیله اراده تا به‌وسیله ممارست بر کارهایی که معد انجام آنها می‌باشند آزموده و آموخته گردند و این امر تا آن اندازه باید انجام شود که این فطرت‌ها نسبت به انجام مقتضیات خود، به کمال نهایی و یا نزدیک بدان برسند».^۴ بدین ترتیب انسان در زیست اجتماعی و سیاسی علاوه‌بر استعداد، کشش، گرایش و انگیزه، نیاز به محرک و مدیریت، راهنمایی و راهبری اداری و حتی تأسیس نظام سیاسی و دولت دارد؛ کما اینکه به تعبیر حضرت امام: «این اشتباه است که ما می‌گفتیم که، یا

۱. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی (گردآورنده)، رساله نوین، ج ۴، مسائل سیاسی و حقوقی، ص ۴۵-۵۵.

۲. فارابی، سیاست مدینه، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۳. همانجا.

۴. همانجا.

می‌گوییم که، رژیم نباشد بس است دیگر؛ استقلال باشد بس است؛ آزادی باشد بس است.^۱ اینها همه لازمند، اما کافی نیستند. از نگاه ایشان، همه اینها برای انسان‌سازی است، نه برعکس؛^۲ بنابراین اصل و غایت نه از بین رفتن و رفتن یک نظام سیاسی و یا دولت و نه صرفاً کسب استقلال و یا کسب آزادی است؛ حتی مراد صرفاً، آمدن و آوردن یک نظام سیاسی و دولت نوین جایگزین نیز نمی‌باشد، بلکه هدف ایجاد نظام سیاسی و دولت جدید در جهت انسان‌سازی؛ یعنی به‌منظور تعالی انسانی فرد، افراد و جامعه انسانی محسوب می‌شود؛ به همین مناسبت امام، هرج‌ومرج را بر نمی‌تابند و تشکیل حکومت را لازم می‌دانند؛ همچنان که به تأکید ایشان عقل هم، بر لزوم تشکیلات سیاسی و دولتی حکم می‌کند؛^۳ چراکه به تعبیر ایشان: «حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند»؛^۴ زیرا معتقد هستند که «این حکمت همیشگی و از سنت‌های خداوند متعال و تغییرناپذیر است»^۵ و نتیجه می‌گیرند؛ «بنابراین امروز و همیشه وجود «ولی امر» ... ضرورت دارد»^۶ ولی، ولایت، یعنی سرپرستی و هادی، راهنمای راهبردی و رهبری راهبر و گرداننده امور تا قلوب می‌باشد و سلطان سیطره‌طلب و ستیزه‌جو نمی‌باشد؛ چون به اعتقاد ایشان، هادی خلاق و مرشد گمراهان باید خود از رذایل و صفات ناپسند مبرا باشد؛ از دنیا گذشته و محو جمال حق شده، باید به بندگان خدا تکبر نکند و بدبین به آنها نباشد؛^۷ به تعبیری دیگر علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولایت امر» را لازم آورده است؛ علل و دلایل و جهاتی که موقتی و محدود به زمان نیستند؛ و نتیجه می‌گیرند که لزوم تشکیل حکومت همیشگی است.^۸

۳. خاستگاه مکتبی و اسلامی نقش راهبردی دولت

این نظریه و نظام که براساس عقلانیت و حکمت استوار است به‌ترتیب متشکل از: ۱. نظام معنایی، بینشی و معرفتی، ۲. نظام هنجاری، منشی و اخلاقی، ۳. نظام کنشی، رفتاری و حقوقی است، به اعتباری دیگر این نظریه، جامع جهان‌بینی سیاسی امت، نظام سیاسی و دولت اسلامی است و شامل تمامی هست و نیست‌ها و در بردارنده تمامی ایدئولوژی سیاسی اعم از تمامی بایسته‌ها و نبایسته‌های سیاسی است.

۱. صحیفه امام، ج ۸، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۶۵.

۳. ولایت فقیه، ص ۴۷-۴۸.

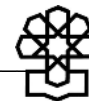
۴. همان، ص ۴۰.

۵. همانجا.

۶. همانجا.

۷. همانجا.

۸. همانجا.



«در نگاه راهبردی امام مقصد اول - که اصلی است و استقلالی - توجه دادن فطرت است به کمال مطلق که حق - جل و علا - و شئون ذاتیه و صفاتی و افعالیه او است که مباحث مبدأ و معاد و مقاصد ربویات از ایمان بالله و کتب و رسل و ملائکه و یوم‌الآخره و اهم و عمده مراتب سلوک نفسانی و بسیاری از فروع احکام از قبیل مهمات صلاه» و حج، به این مقصد مربوط است، یا بی‌واسطه یا با واسطه» کما اینکه: «مقصد دوم - که عرضی و تبعی است - تنفر دادن فطرت است از شجره خبیثه دنیا و طبیعت که ام‌النقایص و ام‌الامراض است و بسیاری از مسائل ربویات و عمده دعوت‌های قرآنی و مواعظ الهیه و نبویه و ولویه، عمده ابواب ارتیاض و سلوک و کثیری از فروع شریعات از قبیل صوم و صدقات واجبه و مستحبه و تقوا و ترک فواحش و معاصی به آن رجوع کند».

در انسان دو فطرت است: «فطرت عشق به کمال و فطرت تنفر از نقص»؛ «ارزش‌های معنوی ارزش‌های همیشگی هستند». اما قسم دیگر اموری است مادی که به مقتضای زمان فرق می‌کند مثل حفظ امنیت، آزادی نظام سیاسی و دولت. بدین ترتیب آنچه میزان حکومت و مربوط به اجتماع و سیاست است، ارزش‌های معنوی است. امام معتقدند توحید صورت عقلانی و استدلالی «به ما می‌آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد»، «بنابراین هیچ انسانی هم حق ندارد انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. ما از این اصل اعتقادی: ۱. اصل آزادی بشر را می‌آموزیم، ۲. هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، ۳. برای او قانون وضع کند، ۴. رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواسته‌ها و امیال خود تنظیم نمایند». بر این اصل ما نیز معتقدیم که قانونگذاری برای بشر تنها در اختیار خدای تعالی است و سرانجام شکل اجرایی و سازوکار عملی آنها، عرفی و چه بسا تجربی و عینی هستند. امام تأکید می‌نمایند که کیفیت تشکیل حکومت اسلامی و سایر متفرعات آن را باید با مشورت و تبادل نظر به‌دست بیاورند و کارهای حکومت اسلامی را به‌دست کارشناسان امین و خردمندان معتقد بسپارند.

۴. خاستگاه سیاسی نقش راهبردی دولت

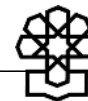
در نظریه سیاسی حضرت امام خمینی (ره)، انسان‌ها، جاندارانی سیاسی و اجتماعی محسوب می‌گردند. سیاسی بودن انسان ناشی از هدف‌گرایی، نظم‌گرایی و تدبیر و تدبیرگرایی و حتی قانون‌پذیری آنهاست. اجتماعی بودن انسان‌ها ناشی از گرایش و ضرورت همزیستی و تعاون با هم‌نوع می‌باشد. سیاسی و اجتماعی بودن انسان‌ها، سبب سیاست‌گرایی و جامعه‌گرایی آنها می‌شود. در نگاه امام، سیاست و حکومت، اساساً ساماندهی و راهبرد اجتماعی محسوب می‌شود، تدبیر، مدیریت عمومی و رهبری کشور و جامعه، وجوه دیگر پدیده سیاست در نگاه و نظریه ایشان

می‌باشند. در دیدگاه ایشان می‌توان ادعا و اذعان نمود که سیاست به معنای مدیریت عمومی شامل مدیریت امور عمومی، بلکه فراتر از آن مدیریت عمومی امور اجتماع و کشور است. سیاست در این حد، غیر از خط‌مشی سیاسی به حساب می‌آید. سیاست به معنای اعم، موجد ضرورت و تأسیس نظام سیاسی و دولت است. سیاست به معنای اخیر توسط دولت و در چارچوب نظام سیاسی تنظیم و ترسیم گشته است و به‌عنوان سیاست دولت و نظام و در حقیقت بسان خط‌مشی سیاسی و عملیاتی کشور قرار می‌گیرد. سیاست در مفهوم امام، تفاوت‌های عمده و ماهوی با مفاهیم مدرن و رایج، عادی و مادی سیاست دارد. پدیده و فرآیند سیاست و حکومت در مفهوم ایشان، عبارت است از: امامت، ولایت و هدایت؛ براین اساس دولت، امام، ولی و هادی محسوب می‌گردد. هدایت، به معنای رهبری، امامت و تربیت و اصلاح‌گری است. هادی به معنای کارگزار، مدیر و عامل هدایت می‌باشد؛ براین اساس دولت به‌عنوان ساینس؛ یعنی سیاستگذار و سیاستمدار، عامل و کارگزار سیاست و سیاسی است و نیرو و نهاد تنظیم‌کننده و تحقق‌بخش سیاست و هدایت محسوب می‌گردد؛ بنابراین نهاد دولت، هیئت مدیریت نظام سیاسی، به تعبیر امام دستگاه هادی، مربی، امام و رهبر اجتماعی و سیاسی یا عمومی و کلان جامعه و کشور به‌شمار می‌آید.

بدین ترتیب، اول، در نگاه حضرت امام، سیاست و دولت، مدیریت و راهبری محسوب می‌گردد؛ و صرفاً کسب و اعمال زور نیست. قدرت و حاکمیت یا آمریت به اصطلاح خود امام، از لوازم سیاست و ابزار اعمال آن هستند و عین سیاست یا غایت آن نمی‌باشند؛ برخلاف رویکرد غالبی که سیاست را از منظر قدرت و در حقیقت زور نگریده و دولت را دستگاه قدرت، تجمیع قدرت، قدرت‌سازی و کاربری و اعمال قدرت و حفظ و تداوم آن تلقی می‌نمایند.

دوم، به همین سبب ایشان نگرش کاملاً مثبتی نسبت به اصل سیاست و دولت و ضرورت و نقش آن داشته و وجود و اعمال آن را اثربخش دانسته‌اند و در صورت اتخاذ سیاست درست، آن را مفید و سازنده نیز تلقی می‌نمایند؛ به اعتباری دیگر وجود سیاست و دولت را ضروری و خیر؛ یعنی عامل پیشرفت تلقی ساخته و در صورت صحت، به‌ویژه مشروعیت و کارآمدی، عمل و اثربخشی آن را نیز کاملاً سازنده می‌دانند؛ یعنی فی‌نفسه، سیاست و دولت را شر و منفی نمی‌بینند و نفی نمی‌سازند؛ برخلاف تفکر دوآلیستی، به‌ویژه اگوستینی که دولت را اساساً شر تلقی نموده و منشأ آن را گناه‌آلودگی آدم و مجازات آن می‌پندارد. به تعبیر کارل پوپر دولت باید خطر دائمی یا شری باشد، هرچند خطر و شری ضروری است و به تعبیری «دولت، تازیانه خداست»^۱ بنابراین در نگاه‌های منفی‌انگار، اصل بر تضعیف و تجزیه و بازدارندگی دولت و در مقابل رهایی افراد انسانی

۱. کارل پوپر، حدس‌ها و ابطال‌ها، ص ۴۳۶.



است؛ حال آنکه در دیدگاه مثبت‌انگار امام، نسبت به دولت، به‌عنوان نهاد هدایت و هیئت‌مدیریت، سعی در تقویت، اثربخشی و کارآمدی دولت و سازماندهی و هماهنگی درونی هرچه بیشتر و بهتر آن است و از طریق قانونمندی و نظام‌مندی هرچه فراتر دستگاه دولت و تشکیلات آن در اصطلاح ایشان؛ البته مراد دولت و قدرت مشروع، مشروط و محدود به حدود اسلامی و قانون آن است؛ یعنی دولت متعادل و تعالی‌بخش منظور نظر می‌باشد؛ دولتی که اقتدار سیاسی آن، هم‌ازسویی در مقابل ضعف دولت قرار دارد و هم از دیگر سوی در تعارض با ظلم و زور و استبداد و خودکامگی دولت قرار می‌گیرد.

سوم، سیاست در نظر ایشان، دارای دوگونه طبیعی و انسانی می‌باشد. سیاست طبیعی را شامل دو جریان عمده سیاست مادی و سیاست سلطه تقسیم‌بندی می‌نمایند؛ سیاست مادی، بیشتر در حد توسعه ساحت اقتصادی بسنده نموده و به همین مناسبت آن را سیاست حیوانی می‌خوانند؛ سیاست سلطه‌خواه با زور یا تزویر به استیلا و استثمار مردم و ملت‌های تحت تسلط پرداخته و به همین مناسبت بدان سیاست شیطانی اطلاق می‌نمایند.^۱ به تعبیر ایشان: «این سیاست، هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد؛ این سیاست شیطانی است»؛^۲ بدین معنا سیاست عبارت است از دروغ‌گویی عبارت است از خدعه و عبارت است از فریب. بدین سبب آنهایی که فاسد هستند، سیاستشان، سیاست شیطانی است.^۳ در مورد سیاست مادی مطرح می‌فرمایند: اگر فرض کنیم که یک فردی هم پیدا شود و سیاست صحیح اجرا بکند، نه به معنای شیطانی فاسدش، یک حکومتی، یک رئیس‌جمهوری، یک دولتی سیاست صحیح را اجرا کند که خیر و صلاح ملت باشد، این سیاست یک بُعد از سیاستی است که برای انبیا و اولیا بوده و حالا برای علمای اسلام،^۴ چراکه: «انسان یک بُعد ندارد، جامعه هم یک بُعد ندارد، انسان فقط یک حیوانی نیست که خوردن و خوراک همه شئون او باشد».^۵ در این رویکرد سیاست اگر صحیح باشد، امت را (صرفاً) در یک بُعد هدایت می‌کند و راه می‌برد و آن بُعد حیوانی است، بُعد اجتماعی مادی است.^۶ در تعبیر ایشان این سیاست مادی: «سیاست یک جزء ناقصی از سیاست است که در اسلام برای انبیا و برای اولیا ثابت است».^۷ خطاب به پیروان رهیافت سیاست مادی تصریح می‌نمایند: «سیاست صحیح‌تان هم یک سیاست حیوانی

۱. بی‌آزار شیرازی (گردآورنده) رساله نوین، ج ۴، ص ۷-۴۵.

۲. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۳۱.

۳. همانجا.

۴. همانجا.

۵. همانجا.

۶. همانجا.

۷. همانجا.

(تنها) است... راجع به رفاه این عالم».^۱ حال اینکه در رویکرد سیاست انسانی که آن را همان سیاست الهی و سیاست اسلامی می‌داند: «سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد است».^۲ به تأکید ایشان، سیاست به معنای هدایت و رهبری و اصلاح امت و کشور «در روایات ما برای نبی اکرم با لفظ سیاست ثابت شده است»؛^۳ کما اینکه در دعا و زیارت جامعه است که ساسه العباد هم هست.^۴ یعنی سیاستگذار و سیاستمدار بندگان، جامعه و امت می‌باشد. همچنان که در روایت است که پیغمبر اکرم مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد».^۵ بنابراین سیاست و دولتمداری بدین معنا، نه تنها لازم و ضروری بوده و مشارکت و عهده‌داری آن وظیفه و تکلیفی عقلی، شرعی و ملی محسوب می‌گردد، بلکه حقی بوده که شایسته و حتی بایسته است که ادعا و اعمال گردد؛ به همین سبب تأکید می‌سازند، (اینچنین) «سیاست برای روحانیون و برای انبیا و برای اولیای خدا حقی است».^۶ با این تفاوت که «سیاستی که آنها دارند، دامنه‌اش با سیاستی که آنها دارند، فرق دارد»؛^۷ یعنی معصومین (ع)، سیاست و دولت کامل داشته‌اند و در آینده و نهایت تاریخ سیاسی جهان بشریت خواهند داشت و غیرمعصوم، دارای سیاست و دولت به اصطلاح قدر متیقن و قدر مقدور یا به تناسب درک و توان اینها و بسته به مقتضیات زمان می‌باشند؛ یعنی سیاست و قدرت حقیقی و یقینی یا درست به تناسب درک و وسعت دید اینها و به میزان قدرت، شرایط، امکانات و مقتضیات زمان و ظرفیت‌های موجود است؛ در هر صورت برخلاف رویکرد سیاسی ماکیاولیستی اعم از مادی و شیطانی و در مقابل رهیافت طبیعی سیاست اگوست کنتی، در رویکرد سیاست انسانی و در رهیافت انسانی سیاست در نگاه امام «آنها می‌خواهند ملت را، ملت‌ها را، اجتماع را، افراد را هدایت کنند».^۸ در این رویکرد سیاسی، سیاست و سیاستمداران؛ یعنی دولت و دولتمردان می‌خواهند جامعه و افراد را راه ببرند در همه مصالحی که از برای انسان و جامعه متصور است.^۹ به تصریح ایشان، همان که در قرآن صراط (راه، سیر، مسیر) مستقیم گفته می‌شود و در نماز می‌گوییم: اهدنا الصراط المستقیم (و از خدا می‌خواهیم که) ملت، اجتماع و اشخاص را راه ببرد به یک صراط مستقیمی که از اینجا شروع می‌شود و به آخرت

۱. همانجا.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همانجا.

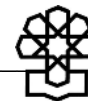
۵. همانجا.

۶. همانجا.

۷. همانجا.

۸. همانجا.

۹. همانجا.



ختم می‌شود و الی‌الله است؛^۱ آنگاه تأکید می‌کند: این (سیاست) مختص انبیا و اولیا است و به تبع آنها، علمای بیدار اسلام و علمای بیدار هر ملتی^۲ تا جایی که می‌آورند: «انبیا هم این عالم را و هم آن عالم را (در نظر دارند)»؛^۳ زیرا که «اینجا راه است برای آنجا».^۴ در سیاست انسانی مردم را به آنچه صلاح ملت و جامعه است - صلاح مادی و معنوی از مرتبه اول تا آخرین مراتب کمال انسانی - دعوت می‌کنند؛^۵ بنابراین در نگاه و به تأکید ایشان با توجه به اینکه «تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده‌اند»،^۶ نتیجه‌گیری می‌کنند که «انبیا - علیهم‌السلام - شغلشان سیاست است».^۷ بدین ترتیب: «دیانت، همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است [هدایت می‌کند]»^۸ بنابراین سیاست به یک اعتبار ساماندهی و راهبرد جامعه و کشور است که با ترتیب و توسعه مادی و در جهت تربیت و تعالی معنوی آن صورت می‌پذیرد؛ همان‌گونه که به تعبیر دکتر شریعتی، دو نوع سیاست بیشتر وجود ندارد: «اول، اداره جامعه؛ دوم، هدایت جامعه».^۹ در نگاه وی، این دو طرز فکر گرچه در وهله اول شبیه به هم است - یا اختلافشان محسوس نیست - اما دو بینش متناقض با همند.^{۱۰} او معتقد است: «هدف یکی، این است حکومتی بنا کند که افراد انسانی در آن به هر شکلی که بخواهند و بپسندند و احساس آسایش کنند و برخوردار و آزادی داشته باشند - به‌طور مطلق یا نسبی - بتوانند زندگی کنند. هدف، رفاه است و آزادی؛ یعنی خوشبختی»^{۱۱} و در واقع هدف خوشحالی، رضایت و خوش‌زیستی است؛ کما اینکه: «این نوع حکومت، در طول تاریخ بهترین نوع حکومت تلقی شده بود، اما امروز بالاخص در نیم قرن اخیر... مورد تردید واقع شده است؛ زیرا مسئله اداره به بهترین شکل با اصل پیشرفت سریع جامعه منافات دارد»^{۱۲} که این همان معنای پولتیک^{۱۳} در زبان یونانی و غربی است.^{۱۴} به تصریح او: «اداره

۱. همان، ص ۴۲۲.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همانجا.

۵. همانجا.

۶. همان، ص ۴۳۲-۴۳۳.

۷. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۱۷.

۸. همان، ج ۱۳، ص ۴۳۳.

۹. همانجا.

۱۰. علی شریعتی، امت و امامت، ص ۴۱.

۱۱. همانجا.

۱۲. همانجا.

شهری به بهترین وضع، وظایفش در کشور از نوع وظایف شهرداری است در شهر.^۱ زیرا روشن است که: «دستگاه شهرداری در یک شهر هرگز متعهد نیست که از لحاظ بینش، مردم را اصلاح کند، که نسل جوان خوب‌تر فکر کند؛ نسل گذشته بهتر بچه‌ها را تربیت کند؛ طرز تفکر مذهبی‌شان را عالی کند؛ بی‌مذهب یا با مذهبشان کند؛ اخلاق را عوض کند»؛^۲ چراکه: «اینها در قلمرو مسئولیت سازمان شهرداری و شخص شهردار نیست؛ زیرا شهردار و شهرداری فقط تعهد خوش گذشتن و اداره آزاد و راحت زندگی جمعی مردم شهر و نظام شهر را بر دوش دارد».^۳ در رویکرد مادی، عادی و غربی رایج و غالب سیاست و سیاسی براین اساس رژیم حکومت نیز در محدوده کشور، وظیفه‌اش همین است؛ یعنی نگهداری جامعه و سالم داشتن آن و فراهم آوردن امکانات زندگی آسوده برای افراد کشور؛^۴ اما درست برعکس در رویکرد سیاست انسانی، «اداره جامعه یا کشورداری و سیاست ...، معنایش نگهداری مردم یا اجتماع نیست؛ سیاست در معنای لغوی‌اش تربیت کردن است؛ بنابراین اصل تغییر و تربیت و تکامل در سیاست مطرح است»؛^۵ بنابراین «چنین حکومتی وظیفه دارد که مردم را از وضع روحی، اخلاقی، فکری و اجتماعی که اکنون دارند به وضع روحی، اخلاقی و فکری و اجتماعی‌ای که ندارند، منتقل کند»؛ پس بدین ترتیب، همان‌گونه که غالب صاحبان و برجستگان اندیشه سیاسی معتقد و مدعی می‌باشند: «حکومت دو نوع فلسفه و مسئولیت دارد: یا باید تعهد رهبری و تربیت مردم را به بهترین شکل و براساس یک مکتب تعهد کند که معلم و رهبر مردم باشد (یعنی سیاست) یا مدیر جامعه است و نگهبان و حافظ آن (پلیتیک)».^۶ بنابراین سیاست و براین اساس براین اساس دولت به‌عنوان کارگزار سیاست و سیاسی در رویکرد سیاست انسانی امام، نقشی دوساحتی مادی و معنوی داشته و تعادل‌بخش میان توسعه مادی و اقتصادی و تعالی فرهنگی می‌باشد؛ همچنین سیاست و دولت هم دارای ماهیت و هم دارای نقشی پویا، متعالی و تعالی‌بخش است و نقش آنها صرفاً خطی و ایستا؛ یعنی تنها در حد حفظ زندگی و وضع موجود طبیعی و دنیوی نمی‌باشند؛ ازسوی دیگر سیاست و دولت و نقش‌آفرینی آن براساس مبانی توأمان عقلی، شرعی و عرفی است. بدین ترتیب حقیقت ضرورت عقلی بنیادین، ماهیت مفهومی مبانی اسلامی و واقعیت عینی و عملی، تجربی و عرفی سیاست و به معنای هدایت و راهبری مادی و معنوی، فردی و جمعی و اجتماعی انسانی، نظریه و نظام سیاسی متعادل و متعالی و ضرورت ایجاد دولت هادی

۱. همانجا.

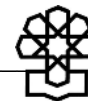
۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همانجا.

۵. همان، ص ۴۳.

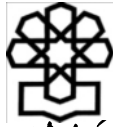
۶. همانجا.



را ایجاب می‌نماید. سیاست انسان و جامعه انسانی با آن ظرفیت‌ها، مطالبات و مطلوب‌ها، براساس مکتب و نظریه راهبردی کامل و کارآمد اسلامی، نظام و دولت راهبردی را می‌طلبد و سیاست‌های راهبردی و سرانجام راهبردهای سیاسی آن را توجیه می‌سازند. به‌طور متقابل تنها فرمانده دولت راهبردی، براساس رهیافت امام خمینی (ره) و بنا به تعبیر ایشان، به هر شکل ممکن، قادر است آن ظرفیت‌ها و نیازهای انسانی و اجتماعی را تا سطح جهانی و تا سرحد نهایی با روزآمدی و کاربری امکان‌های لایزال اسلامی و با کارگزاری و کارآمدی نظری و عملی خویش، فعلیت بخشیده و تأمین نماید. بدین ترتیب اینجاست که ضرورت بازکاوی و وانمایی راهبردهای دولت راهبردی، به‌ویژه راهبردهای فرابخشی، میان‌بخشی و بخشی دولت اعم از سیاست اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در نظام و نظریه سیاسی حضرت امام به‌منظور ارتقای هرچه فراتر کارآمدی دولت و نظام جمهوری اسلامی و به‌عنوان برترین میراث گرانقدر امام خمینی (ره)، فراروی همه نیروها و نهادهای فرهیخته و مسئول رخ می‌نماید.

منبع و مأخذ

- صدر، علیرضا. نقش راهبردی دولت در نظریه سیاسی امام خمینی (ره)، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۹.



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۲۸۴۵

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: نقش راهبردی دولت در نظریه سیاسی امام خمینی (ره) (خلاصه کتاب)

نام دفتر: مطالعات برنامه و بودجه (گروه برنامه)

تلخیص: حسن سبحانی

ناظر علمی: محمد قاسمی

همکاران: ایمان تهرانی، حسن ورمزیار

متقاضی: معاونت اقتصادی

ویراستار تخصصی: —

ویراستار ادبی: —

واژه‌های کلیدی:

۱. نقش راهبردی

۲. دولت

۳. نقش کارگزاری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۱/۱۲/۷